

سیاست دفاعی و امنیت جمعی در غرب آسیا

جهانگیر کرمی^۱

سلیمان محبی^۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۲۳

تأیید مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۰۲

چکیده

نبود نظام امنیت جمعی در غرب آسیا مسئله‌ای بنیادین برای دولت‌های منطقه است. اینکه چرا یک نظام امنیت جمعی در منطقه وجود ندارد و چگونه سیاست‌های دفاعی امکان امنیت جمعی را محدود ساخته است؟ و چه راهکارهایی برای برون‌رفت از این وضعیت وجود دارد؟ از مهم‌ترین پرسش‌های مطرح‌شده در این رابطه است. ایده اصلی این نوشته آن است که رابطه سیاست دفاعی و نظام امنیت جمعی یک رابطه متقابل است و سیاست دفاعی در واکنش به محیط امنیتی منطقه‌ای شکل گرفته و تأثیر آن بر محیط امنیتی می‌تواند به ساختارهایی از جامعه امن منطقه‌ای تا نظام امنیت جمعی، موازنه پایدار، موازنه شکننده و یا بحران منطقه‌ای منجر شود. در مورد غرب آسیا نیز محیط منطقه‌ای قطبی‌شده، مداخله‌پذیر و بحرانی در تعامل با محیط‌های داخلی متأثر از نگرش متعارض نخبگان، نبود اولویت‌های همکاری‌جویانه و انگیزه‌های هجومی، شرایط را به‌سوی یک موازنه شکننده و بحرانی سوق داده و مانعی اساسی برای نظام امنیت جمعی رقم زده است. برای بررسی این ایده با استفاده از روش تحلیل کیفی داده‌های موجود به ارائه مبانی نظری، بررسی محیط منطقه‌ای غرب آسیا، سیاست دفاعی دولت‌های مهم آن و نیز ساختار نظام منطقه‌ای و پیامدهای آن پرداخته‌ایم.

کلید واژه‌ها

سیاست دفاعی، نظام امنیت جمعی، غرب آسیا، امنیت، ایران

jkarami@ut.ac.ir

sol_mohe@yahoo.com

۱. نویسنده مسئول: دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

مقدمه

غرب آسیا یکی از چهار منطقه ژئواستراتژیک جهانی و از حوزه‌های کانونی و اصلی سیاست بین‌المللی و شکل‌دهنده نظام بین‌المللی بوده و در کنار اوراسیا، شرق آسیا و اوراتلانتیک در سده‌های اخیر موضوع رقابت‌ها، منازعات و بحران‌های بین‌المللی شده و مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. این توجه از زمان انقلاب صنعتی و گسترش استعمار غربی و سپس تضعیف و سقوط صفویه در ایران در اوایل سده هجدهم و سپس تضعیف امپراتوری عثمانی به تدریج گسترش یافته و در سده بیستم در فقدان قدرت‌های مؤثر منطقه‌ای، افزایش یافته است. این منطقه به عنوان بحرانی‌ترین منطقه جهان در ده سال اخیر، نه تنها فاقد ویژگی‌های یک منطقه همگرا، نهادینه‌شده و جامعه امن است بلکه حتی چشم‌انداز جامعه امن منطقه‌ای و نظام امنیت جمعی برای میان‌مدت و بلندمدت نیز در آن بسیار ناامیدکننده بوده و برخی مسائل آن گویا راه حلی جز دگرگونی‌های اساسی و یا تصمیمات راهبردی ندارند؛ موضوعی که طرف‌های بحران حاضر به پذیرش چنین مخاطراتی نیستند.

اما نامی و بحرانی بودن شرایط در این منطقه در طول دهه‌ها و بویژه تشدید آن از سال ۲۰۱۰ دلایل مختلفی دارد که باید آن را در هر سه سطح ملی (بحران‌های پنج‌گانه توسعه، نوع نظام‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها و نگرش‌های نخبگان و اولویت‌های غیراقتصادی)، منطقه‌ای (دولت‌های ضعیف و گاه و فروپاشیده، مداخله‌پذیری دول منطقه، فقدان نهادهای فراگیر و یکپارچه منطقه‌ای و کثرت اختلافات و بحران‌ها و ضعف هنجارهای تعاملی و قواعد حل و فصل‌کننده اختلاف‌ها) و بین‌المللی (فراست‌ی و مداخله‌گری غیرمسئولانه و قطبی‌کننده منطقه، استانداردهای دوگانه در برخورد با منطقه، تحقیر تاریخی ملل منطقه، حمایت از اشغالگری رژیم صهیونیستی) مورد توجه قرار داد.

در اینجا به طور کلی در صدد بررسی دلایل و عوامل ناامنی منطقه نیستیم، بلکه تمرکز بحث بر روی رابطه سیاست دفاعی و نظام امنیت جمعی است و اگر هم گاه به این مقوله وارد شده از جهت نقش آنها در شکل‌دادن به محیط منطقه‌ای و پیچیده‌تر ساختن شرایط امنیتی بوده است. در واقع، بیشتر به دنبال آنیم که واقعیت نظام امنیتی منطقه و وضعیت آن را از نظر ساختارهای معمول و موجود در این رابطه نشان داده و توضیح دهیم که چرا نظام امنیت

جمعی در منطقه وجود ندارد و چگونه سیاست‌های دفاعی امکان امنیت جمعی را محدود ساخته است؟ و چه راهکارهایی برای برون رفت از این وضعیت وجود دارد؟ ایده‌ای که ارائه می‌کنیم آن است که «رابطه سیاست دفاعی و نظام امنیت جمعی یک رابطه متقابل است و سیاست دفاعی در واکنش به محیط امنیتی منطقه‌ای شکل گرفته و تأثیر آن بر محیط امنیتی می‌تواند به ساختارهایی از جامعه امن منطقه‌ای تا نظام امنیت جمعی، موازنه پایدار، موازنه شکننده و یا بحران منطقه‌ای منجر شود». در مورد غرب آسیا نیز محیط منطقه‌ای قطبی‌شده، مداخله‌پذیر و بحرانی در تعامل با محیط‌های داخلی متأثر از نگرش متعارض نخبگان، نبود اولویت‌های همکاری‌جویانه و انگیزه‌های هجومی، شرایط را به سوی یک موازنه شکننده و بحرانی سوق داده و مانعی اساسی برای نظام امنیت جمعی رقم زده است. از این نگاه، یکی از ریشه‌های ناامنی را باید در سیاست دفاعی کشورهای منطقه دید که شرایط را برای بازی برد - باخت فراهم کرده است.

برای تحلیل و بررسی این ایده کوشیده‌ایم با روش تحلیل کیفی داده‌های موجود به بررسی متغیرهای اصلی و تعامل آنها و کمک گرفتن از چارچوب فکری رابطه کارگزاری و ساختاری^۱ و فراهم آوردن مدلی تحلیلی از مفاهیم نهفته در اندیشه‌های واقع‌نگر، نهادی و برساختی^۲ روابط بین‌الملل به بررسی متون مهم سیاست دفاعی و وضعیت کشورهای منطقه از نظر دفاعی و امنیتی به تحلیل کیفی محتوای آنها بپردازیم و از این روش برای بررسی رابطه دو متغیر سیاست دفاعی و امنیتی کشورها و نظام امنیت جمعی منطقه کمک بگیریم. مباحث این مقاله در پنج بخش دنبال می‌شوند. نخست مبانی نظری و مفهومی سیاست دفاعی و امنیتی مورد بررسی قرار می‌گیرد و تمرکز بر چند نظریه واقع‌نگری هجومی^۳، نهادگرایی اقتصادی و سازه‌انگاری اجتماعی است تا با مفاهیم برگرفته از آنها در چارچوب تعامل ساختاری کارگزاری به یک مدل تحلیلی برای بحث خود برسیم. سپس محیط امنیتی منطقه‌ای در غرب آسیا از منظر عوامل داخلی، منطقه‌ای و جهانی مورد بحث بوده و به دنبال آن وضعیت سیاست

1. Agency-Structure
2. Constructivism
3. Offensive Realism

دفاعی در کشورهای مهم منطقه شامل ایران، ترکیه و عربستان مورد تحلیل قرار گرفته و پس از آن، ساختار نظام امنیتی منطقه و سرانجام راهکارهای پیشنهادی مطرح خواهد شد.

مبانی مفهومی و نظری

در این بخش تلاش شده تا دو مفهوم سیاست دفاعی امنیتی و امنیت جمعی مورد بحث قرار گیرد. هدف آن است که تعامل سیاست دفاعی و محیط امنیتی نشان داده شود. از نگاه نگارندگان، این رابطه به شکل تعامل (رابطه متقابل) و به شکل تعامل کارگزار و ساختار است و این دو موضوع بر یکدیگر تأثیر دارند. سیاست دفاعی در واکنش به محیط است و خود موجب تأثیراتی بر محیط می‌شود.

الف. مفهوم سیاست دفاعی

سیاست دفاعی کشورها از تجربیات ملی، واقعیت‌های زمانی و مکانی و توانمندی‌های کشور برای مقابله با تهدیدات امنیتی شکل می‌گیرد. در این میان، مجموعه‌ای از شرایط داخلی و خارجی در هر دوره‌ای، به شکل‌گیری یک سری اصول کمک می‌کند که می‌توان آنها را اصول و مبانی سیاست دفاعی نامید. در واقع، سیاست دفاعی کشورها با سیاست خارجی، امنیت ملی، شرایط فنی و اقتصادی، وضعیت جامعه و نظام سیاسی آنها مرتبط است و این موضوعات در کشورها اموری پویا و دگرگون‌شونده هستند و از این رو، سیاست‌های دفاعی در یک محیط پویای داخلی، منطقه‌ای و جهانی قرار داشته و به تناسب خود از محیط اثر گرفته و بر محیط تأثیر می‌گذارند.

معمولاً سیاست دفاعی کشورها از چهار بخش اصلی تشکیل شده که عبارتند از: محیط بین‌المللی؛ اهداف ملی، راهبرد و دکترین کاربرد نیرو در هر دولت؛ فرایند سیاست‌گذاری دفاعی کشور؛ و اقدامات و مسائل جاری سیاست دفاعی (Muray and Viotti, 2014). از این رو، سیاست دفاعی محصول سه محیط ملی، منطقه‌ای و جهانی است و برای مقابله با تهدیدات برخاسته از محیط امنیتی آن شکل می‌گیرد. این محیط امنیتی بسته به میزان و سطح قدرت دولت‌ها و گستره و قلمرو نفوذشان تفاوت داشته و هر کشوری معمولاً تعریف خاص خود از محیط منطقه‌ای و مسائل امنیتی آن را دارد. اما از آنجا که هدف از سیاست دفاعی آن است که

توانایی لازم برای حفظ امنیت در برابر تهدیدات محیطی به دست آمده، به نمایش گذاشته شده و به کار گرفته شود، تهدیدات خود در چارچوب یک ساختار مرکب از روابط قدرت میان دولت‌ها، وابستگی متقابل رقابت‌ها و منافع دولت‌های همجوار، الگوهای دوستی و دشمنی و نقش جغرافیا بر روابط دولت‌ها قابل درک هستند (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۵).

اما یک نکته مهم در بحث سیاست دفاعی و امنیتی جایگاه آن در نگرش‌ها و اولویت‌های دولتمردان است. نگرش و اولویت دولت‌ها ممکن است یکی از موضوعات ایدئولوژی، امنیت یا توسعه اقتصادی را در بر گیرد. در این صورت سایر موضوعات کم‌رنگ‌تر شده و در پرتو آن تفسیر می‌شوند. معمولاً سیاست دفاعی و امنیتی در کشورهای با اولویت امنیت بسیار پررنگ‌تر می‌شود، اگرچه دولت‌های ایدئولوژیک نیز کمابیش شرایط مشابهی پیدا می‌کنند؛ چرا که ایدئولوژی پس از ایجاد نفوذ در قلمرو ژئوپولیتیک، متحدانی می‌سازد که حفظ و دوامشان مستلزم اتخاذ سیاست‌های دفاعی رقابتی خواهد بود.

یکی از مسائل مهم در شکل‌دهی به سیاست‌های دفاعی وضعیت بحران‌های پنج‌گانه داخلی مربوط به دولت‌سازی^۱ است که کشورها را وادار به در پیش گرفتن سیاست‌های امنیتی‌تر می‌سازد. در نتیجه این بحران‌های داخلی، امکان‌های رسیدن به توسعه محدود شده و کشورها متمایل به اقدامات تندتر در محیط منطقه‌ای می‌شوند. اساساً دولت‌ها در تعقیب امنیت ملی خود، بایستی معادله امنیت و توسعه را حل کنند و در این میان، امنیت موضوعی حیاتی است که هیچ دولتی نمی‌تواند آن را تعطیل کند. در جهان امروز با همه تحولاتی که در پرتو گسترش فناوری‌ها، ارتباطات، فضای مجازی، شرایط پسامدرن و در روند جهانی شدن روی داده، و از آن با تعبیراتی چون «نظام بین‌المللی پساوستفالیایی»^۲ یاد می‌شود، اما سیاست بین‌المللی همچنان کمابیش در عصر ملت - دولت‌ها سیر می‌کند و دولت نیز به‌عنوان واحد بنیادین سیاست در جهان، همچنان با کارکردهای مهمی تعریف می‌شود که فیلسوفان سده‌های هفدهم و هجدهم برای آن در نظر گرفته بودند. این کارکردها هم در پنج خیر یا مصلحت بنیادین شامل امنیت، رفاه (یا توسعه)، عدالت، مالکیت و آزادی قابل بیان هستند و هر دولتی

1. State-Building
2. Post-Westphalian International System

که نتواند میزان مناسبی از اینها را برای ملت خود ارائه نماید، طبعاً دچار بحران در مبانی مشروعیتی و کارآمدی خود خواهد شد که نمی‌تواند در بلندمدت از پس چالش‌های ناشی از فقدان آنها بر آید.

اما نکته اساسی این است که همانند همه موضوعات دیگر، اساساً جمع این کارکردها از دشوارترین امور برای یک دولت بوده و خیرها و مصالح مورد نظر گاه قابل جمع نیستند و اولویت‌بخشی به یکی یا تأکید بر دیگری می‌تواند سایر خیرها یا کارکردها را دچار غفلت یا صدمه نماید. در حقیقت آنچه که امر سیاست، حکمت سیاسی و هنر سیاستمداری را از سایر مقوله‌های دیگر متمایز می‌نماید، همین تصمیم در مورد اولویت‌بخشی به یکی یا حفظ تعادلی نسبی در میان آنهاست. این موضوع آنجا بسیار پررنگ و با اهمیت می‌شود که دولت‌ها حتی در مناطق برخوردار از همگرایی مؤثر و جامعه امن منطقه‌ای نیز عموماً در شرایط باثبات و عادی زندگی نمی‌کنند و محیط بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی آنها همیشه اضطراب‌هایی بی‌ثبات‌کننده را ایجاد می‌کنند و به تعبیر ساختارگرایان^۱، نظام بین‌المللی و منطقه‌ای برخلاف داخل کشورها، آنارشیک، آشفته و هراس‌آمیز است و وضعیت ناامن محیطی و پیش‌بینی‌ناپذیری انگیزه‌ها و رفتار بازیگران و موقعیت‌ها، انتخاب اولویت‌ها را به امری بسیار دشوار تبدیل می‌کند.

در این میان، اما دو کارکرد امنیت و توسعه بیش از سایر موارد مورد توجه بوده و با توجه به اینکه در شمار نیازهای اولیه قرار دارند، برای حکومت‌ها عرصه دشوارتری در تصمیم‌گیری و اولویت‌بخشی هستند. بقا و موجودیت حاکمیت، حفظ گستره سرزمینی، تداوم حیات ملی، جان و مال مردمان و استقلال کشور موضوعاتی پایه‌ای به شمار می‌آیند که هیچ دولتی نمی‌تواند به سادگی آنها را نادیده بگیرد و اساساً در بیشتر موارد ناگزیر به انتخاب آنها به‌عنوان اولویت نخست خود هستند. ازسوی دیگر، معیشت مردم، نیازهای حیاتی آنها، زیست شرافتمندانه در یک جامعه، امنیت روانی اقتصادی، تأمین اشتغال مداوم، برخورداری از رفاه عمومی و یک جامعه پویا و برخوردار از شکوفایی، موضوعاتی هستند که قابل تعویق یا تأخیر برای میان‌مدت و بلندمدت نیستند و هر تعللی در این مقوله، ضمن اینکه موجودیت ملی را

1. Structural Theorists

تهدید می‌کند، شرایط را برای آسیب‌پذیری امنیتی افزایش داده و عملاً امنیت ملی را از درونمایه‌های خود تهی می‌سازد.

از این رو، طبعاً به دلیل اهمیت، فوریت، راهبردی بودن و حیاتی بودن امنیت ملی هیچ دولتی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد؛ چرا که بقای خود در شمار اولین اهداف هر موجودی است. در عین حال، به خاطر مجموعه‌ای از شرایط و تحولات در جهان امروز و گسترش فزاینده انتظارات نسل‌های جدید و گاه گسست نسلی، توسعه به موضوعی فراتر از معیشت حداقلی تبدیل شده و تحقق آن بسیار دشوارتر و پرهزینه‌تر شده و نبود یا ضعف در آن موجب اعتراض و شورش می‌شود و همین امر، می‌تواند امنیت ملی را دچار مشکل اساسی نماید. پس، دولت‌ها می‌کوشند تا ضمن حفظ امنیت، میزانی از رفاه را نیز مورد توجه قرار دهند، اما مشکل اصلی آن است که به خاطر برخی شرایط محیطی خاص، گاه امنیت آنچنان پرهزینه و دامن‌گستر می‌شود که سایه خود را بر امر توسعه افکنده و آن را دچار ضعف و یا حاشیه‌ای شدن می‌کند.

مجموع این مسائل باعث شده تا در «نظریه‌پردازی‌های امنیتی^۱» شاهد تحولی اساسی در دهه‌های گذشته باشیم. تا دهه ۱۹۶۰ عمده‌تاً امنیت را با میزان قدرت نظامی یک کشور و ساختارهای امنیتی آن می‌سنجیدند. اما از آن پس به تدریج توجه به امنیت ملی به عنوان برخوردار از میزان مناسبی رشد و توسعه اقتصادی و سپس دست‌یافتن به توسعه همه‌جانبه و توسعه پایدار مطرح شد. از این نگاه، اگرچه امنیت بسیار حیاتی و فوری است اما پس از داشتن میزان مناسبی از آن بایستی توسعه را در اولویت قرار داد، چرا که توسعه همه‌جانبه و پایدار است که موجب امنیت پایدار می‌شود و بدون برخوردار از آن، هیچ امنیتی پابرجا نخواهد بود. تجربه جوامع گوناگون نیز این امر را تأیید نموده و دو نمونه اتحاد جماهیر شوروی و چین در این رابطه بسیار گویا بوده‌اند که در اولی، امنیت بر مبنای قدرت نظامی قرار گرفته بود که در فقدان توسعه اقتصادی و سپس سیاسی، نتوانست بقا و موجودیت خود را حفظ کند و دومی توانسته است توسعه اقتصادی را بنیانی برای امنیت ملی ساخته و به نتایجی درخشان دست یابد که اینک مدعی مهم قدرتمندی جهانی برای دوره پساژمونی امریکا به‌شمار آید.

1. Security theorizing

از این رو، می‌توانیم دریابیم که اگرچه امنیت از فوریت زیادی برخوردار بوده و قابل تعلیق و تعویق نیست، اما اولویت‌بخشی به آن در بلندمدت ممکن است حتی به ضد خود تبدیل شود. برای گذار از امر فوریت امنیت و پرداختن به امر توسعه، معمولاً از مفهوم «کفایت دفاعی»^۱ استفاده می‌شود که به معنای ایجاد اولیه امنیت و تثبیت موقعیت دولت و سپس حفظ میزان مناسب و ضروری از آن است که کفایت دفاعی را فراهم نماید و سپس از طریق دیپلماسی مانع غلطیدن در معمای امنیتی و رقابت پرهزینه شده و زمان و شرایط را برای پرداختن و اولویت‌بخشی به توسعه هموار نماید.

در فرازهای پیش‌گفته شد که سیاست دفاعی محصول محیط منطقه‌ای است و خود آن نیز محیط منطقه‌ای را می‌سازد. سیاست‌های دفاعی می‌توانند به اشکال غیر تحریک‌آمیز^۲، تحریک‌آمیز^۳، خودیار^۴، و یا اتحاد نظامی^۵ باشند. نتایج این اشکال می‌تواند محیط امنیتی را از جامعه امن منطقه‌ای^۶، نظام امنیت جمعی^۷، موازنه قدرت^۸ و یا آنارشی^۹ سامان بخشد. بسته به این اشکال، قاعده بازی در محیط منطقه‌ای شکل می‌گیرد که می‌تواند حساب صفر یا حساب جمع باشد. از این رو، رابطه سیاست دفاعی و ساختار منطقه‌ای ممکن است به هرج و مرج، موازنه، نظام امنیتی، یا جامعه امن منطقه‌ای منجر شود. اما موضوع دیگر آن است که سیاست دفاعی کشورها از محیط فرامنطقه‌ای به جهانی هم تأثیر می‌پذیرد و وضعیت منطقه در نظام بین‌المللی می‌تواند فرادستی، فرودستی یا موازنه‌ای باشد. محیط منطقه‌ای اوراتلانتيک دارای وضعیت فرادستی است. بسیاری از مناطق در جهان دارای وضعیت فرودستی هستند. در دوران جنگ سرد، بلوک شرق در وضعیت موازنه بود. همچنین باید به نقش بازیگران فرامنطقه‌ای در محیط منطقه‌ای توجه کنیم که ممکن است به عدم مداخله، هژمونی یا رقابت متمایل باشند و

-
1. Sufficiency Deffense
 2. Non-provocative
 3. Provocative
 4. Self-Help
 5. Military Alliance
 6. Regional Security Society
 7. Collective Security System
 8. Balance of Power
 9. Anarchy

مناطقى که محیط منطقه‌ای ناامن است، منطقه دارای فرودستی بین‌المللی است و بازیگران مداخله‌گر در وضعیت مداخله و رقابت هستند، نتیجه آن سیاست دفاعی تحریک‌آمیز و یا معماساز خواهد بود که وضعیت‌هایی از موازنه قدرت پایدار، موازنه شکننده تا آناشسی و بحران را در پی داشته و در غیر این صورت، سیاست دفاعی می‌تواند غیر تحریک‌آمیز بوده و به نظام امنیت جمعی و یا جامعه امن منطقه‌ای منجر گردد.

ب. مفهوم نظام امنیتی جمعی

نظام امنیت جمعی^۱ به عنوان یکی از ساختارهای مهم امنیت منطقه‌ای همواره مورد توجه اندیشه ورزان امنیت بوده است. از نگاه «اسنایدر»^۲، ساختارهای امنیت منطقه‌ای به شکل دفاع جمعی (سیاست‌های اتحاد نظامی مانند پیمان ناتو و ورشو)، امنیت جمعی، امنیت هماهنگ^۳ (سیاست کنسرت قدرت‌های بزرگ سده هجده و نوزده اروپا)، امنیت همگانی^۴ (دفاع غیر تحریک‌آمیز^۵ و کفایت دفاعی^۶)، امنیت همه‌جانبه^۷ (تعریف گسترده از مفهوم نظامی و ملی از امنیت) و امنیت همیارانه^۸ (برداشتی سازه‌انگار و متکی بر رایزنی، اعتمادسازی و پیشگیرانه) ظاهر می‌شوند (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۱۹۹).

در این تعریف، امنیت جمعی لزوماً بر هم‌فکری تأکید نمی‌شود، بلکه دولت‌ها توافق می‌کنند تا برای حل اختلافات خود از زور استفاده نکرده و در صورت نقض این قاعده به طور جمعی به استفاده‌کننده از زور پاسخ دهند. نهادگرایان نولیبرال باور دارند که نهادهایی مانند سازمان‌های امنیت جمعی با شکل دادن منافع و عملکرد کشورها در غلبه بر ناامنی بین‌المللی یاری می‌رسانند. از این نگاه، شناخت منافع مشترک میان دولت‌ها، دلیل اصلی همکاری‌های بین‌المللی به حساب می‌آید و منافع مشترک از نگرانی‌های مشترک در خصوص خشونت بی‌حد و مرز یا توافقات ناپایدار و یا احساس تهدید علیه حاکمیت و استقلال برمی‌خیزند.

-
1. Collective Security System
 2. Craig A. Snyder
 3. Concert Security
 4. Public Security
 5. Non-Provocative Deffense Policy
 6. Sufficiency Deffense
 7. Comprehensive Security
 8. Cooperative Security

از این رو، امنیت جمعی با تضمین اینکه متجاوزان احتمالی مجبور به رویارویی با برتری‌های نیروی متحد علیه خود خواهد بود، بازدارندگی بیشتر و مؤثرتری به وجود می‌آورد. امنیت جمعی در پی آن است تا نه تنها وسیله‌ی بازداشتن متجاوزان، بلکه به وسیله دگرگون‌سازی ماهیت رقابتی تعاملات میان کشورها، رفتارهای بین‌المللی دولت‌ها را تنظیم نماید (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۲۱۲ - ۲۱۳).

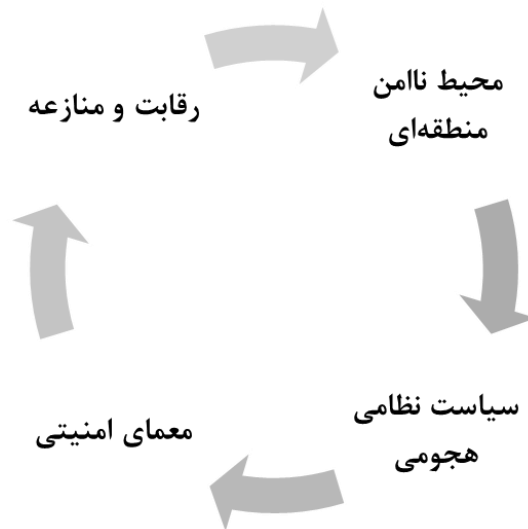
از این رو، نظام امنیت جمعی یک ساختار برساخته از سوی دولت‌ها است و محصول سیاست‌های امنیتی آنان است و این ساختار پس از شکل‌گیری بر سیاست‌های بعدی آنها تأثیر می‌گذارد و با ایجاد یک شرایط امن، از نگرانی‌های امنیتی آنها کاسته و در شکل‌دهی به نگرش‌ها، سیاست‌ها و اقدامات نقشی اساسی بازی می‌کند. این تعامل میان کارگزار (دولت‌های یک منطقه) و ساختار (نظام امنیت جمعی موجود در منطقه)، به عنوان یک پوشش پیش‌رونده از ایجاد معمای امنیتی و معادله قدرت و ناامنی، که مهم‌ترین دغدغه نگرش‌های واقع‌نگری از کلاسیک تا ساختاری و تهاجمی بوده، جلوگیری می‌کند. برخی محققان نظم امنیتی منطقه‌ای را در پنج شکل مطرح می‌کنند: نظم بی‌قاعده یا هرج و مرج گونه، نظم همگرا یا جامعه امن، نظم مبتنی بر اتحاد و ائتلافی، نظم موازنه قدرت و نظم مبتنی بر هژمونی (استوارت و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۲).

ساختار امنیتی منطقه‌ای هرج و مرجی شدیدترین و حادثترین وضعیت تنش و رقابت و موازنه‌های بسیار شکننده و ناپایدار را تداعی می‌کند که در آن معمای امنیتی^۱ وجود دارد و یک فضای عاری از ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی است. منظور از معمای امنیتی وضعیتی است که تلاش دولت‌ها برای قدرتمندی و امنیت بیشتر به ناامنی محیط و آسیب‌پذیری بیشتر آنها دامن می‌زند. به تعبیر بلامی، معمای امنیتی یک نوع رابطه و نه یک هدف است و فعالیتی اجتماعی است که از سوی ارتباطات و سیاست‌های هویتی خلق می‌شود و هر دوی اینها چارچوب هنجارها و منافع را تعیین می‌کنند (بلامی، ۱۳۸۶: ۱۹).

اما جامعه امن^۱ محصول روند همگرایی است و به تعبیری، جامعه‌ای است که بین اعضای آن هرگز نبرد فیزیکی روی نمی‌دهد بلکه آنها مناقشات خود را به روش‌های دیگر حل و فصل می‌کنند. این جوامع محصول وجود برخی ارزش‌های بنیادین همسان، سازمان‌ها و زبان مشترک، و هویت مشترک هستند (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۰ - ۲۱).

سایر اشکال نظم امنیتی عمدتاً مبتنی بر قدرت هستند. اتحاد در برابر تهدیدات نظامی شکل گرفته و نهادینه می‌شوند و نظام موازنه قدرت به بازی بزرگ مبتنی بر قدرت به شکل موازنه‌های پایدار یا نسبی محقق می‌شود. نظم مبتنی بر هژمونی محصول وجود یک قدرت فائده است که به قدری با دیگر دول فاصله دارد که امکان موازنه آن محدود است.

نظام امنیت جمعی در یک منطقه محصول وجود شرایط زیر است: موازنه قدرت منطقه‌ای پایدار؛ هژمون منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای؛ نظام امنیتی توافقی؛ جامعه امن منطقه‌ای از طریق همگرایی منطقه‌ای؛ و سیاست دفاعی ادغامی و غیر تحریکی. مدل تحلیلی شماره ۱ در زیر رابطه کارگزار و ساختار را نشان می‌دهد.



شکل ۱. مدل رابطه کارگزار و ساختار (منبع: نگارندگان)

1. Security Community

ج. نظریه‌ها و مدل تحلیلی

برای تبیین رابطه سیاست دفاعی و محیط امنیتی می‌توان از نظریه‌های مختلفی کمک گرفت و این موضوع به نگرش ما از یک سو و ماهیت دومتغیری این بحث ارتباط دارد. در اینجا به امکان‌های نظری واقع‌نگر، نهادی و برساختی اشاره می‌کنیم و تلاش بر آن است تا صرفاً با مروری بر کلیت این نظریه‌ها از مفاهیم آنها در ارائه مدل‌هایی برای تحلیل مباحث کمک بگیریم.

نظریه‌های واقع‌نگر از کلاسیک تا ساختاری و تدافعی و تهاجمی با ارائه مفاهیمی مانند قدرت، رقابت، محیط هرج و مرجی و اتحاد و ائتلاف و موازنه قدرت در تبیین و تحلیل سیاست دفاعی تحریک‌آمیز^۱ و رقابتی و بازدارنده، موازنه‌گرا و استیلاجو^۲ و نظام‌های امنیتی موازنه‌ای و بحرانی امکان‌های اندیشگی مهمی را برای ما فراهم می‌آورند.

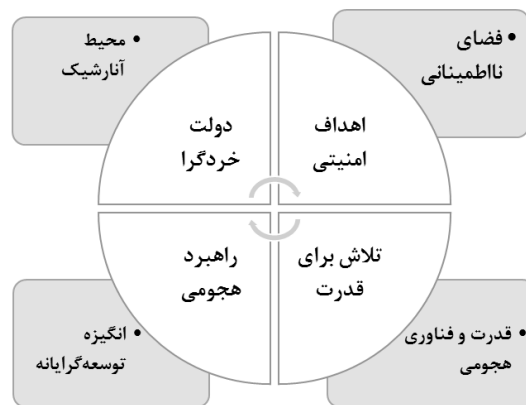
اما نظریه‌های نهادگرا با مفاهیم اندیشه‌های مشترک، مردم‌سالاری، همکاری، تعامل، وابستگی متقابل و همگرایی عمدتاً مدعی سیاست دفاعی غیر تحریک‌آمیز کفایی یا غیر تحریک‌آمیز و به قدر کفایت برای امنیت، سازنده و امنیت جمعی هستند و در تبیین جوامع امن منطقه‌ای کاربرد دارند.

نظریه‌های سازه‌انگار یا تکوینی نیز با مفاهیمی چون هویت، ذهنیت و تعامل اجتماعی، سیاست دفاعی را خاص هر کشور و بنا به هویت تاریخی و تکوینی، نگرش هوشمندانه محیطی (فضای بین‌ذهنی دولت‌ها)، و در تعامل اجتماعی منطقه‌ای و بین‌المللی در آن است و در مورد محیط به برساخته‌شدن محیط امنیتی و امکان‌های موجود برای طیفی از آناشری تا جامعه منطقه‌ای امن می‌پردازند.

به نظر نگارندگان، برای بحث درباره محیط امنیتی غرب آسیا، بیش از هر نظریه‌ای، می‌توان از نظریه واقع‌نگری هجومی بویژه از منظر جان «مرشایمر»^۳ بهره گرفت و آن را در ترکیبی از نظریه‌های دیگر به مفهوم مجموعه امنیتی^۴ «باری بوزان»^۵ پیوند داد تا در پرتو آن

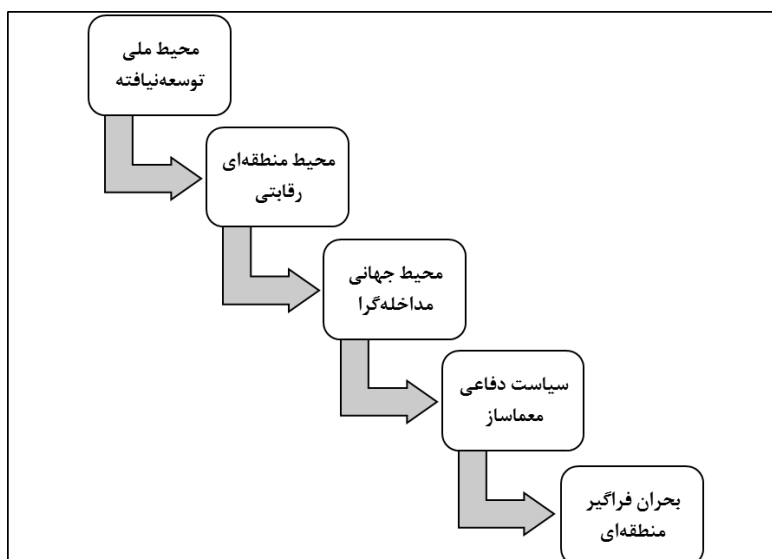
-
1. Provocative Deffense Policy
 2. Hegemonic
 3. John Mearsheimer
 4. Security Complex
 5. Barry Buzan

بتوان مدل تحلیلی مناسبی را برای این بحث ارائه نمود. از نگاه واقع‌نگری هجومی در محیط هرج‌ومرج‌گونه منطقه‌ای، وضعیت عدم قطعیت، عدم اطمینان و نبود اعتماد حاکم شده و در نتیجه امنیت به یک امر مبهم و پیچیده تبدیل می‌شود. در پرتو این عدم قطعیت در برآورد میزان قدرت رقبا و انگیزه‌ها و نیت آنها، دولت‌ها به دنبال کسب قدرت بیشتر بر می‌آیند و این تلاش‌ها منجر به راهبرد تهاجمی، توسعه‌طلبی و تجاوز می‌شود و شرایط را در محیط منطقه‌ای سخت‌تر می‌کند. مدل تحلیلی شماره ۲ زیر این نگاه را به خوبی نشان می‌دهد:



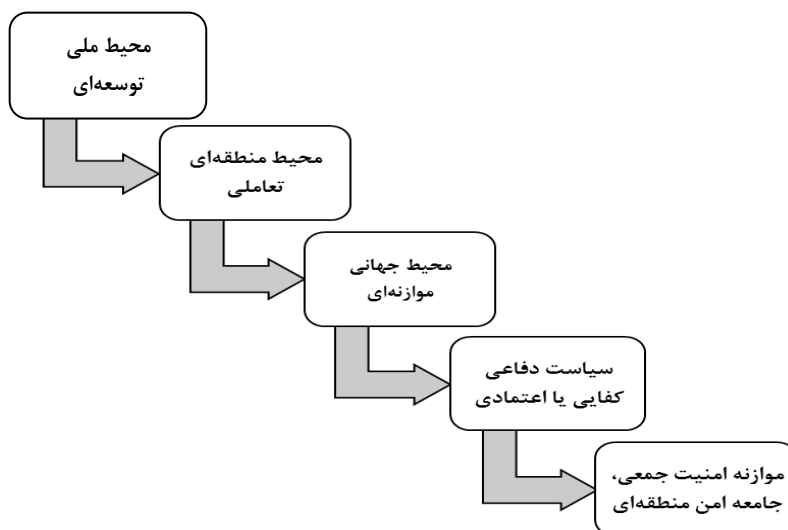
شکل ۲. محیط امنیتی در نظریه واقع‌نگری هجومی (منبع: نگارندگان)

از این مرور کوتاه می‌توان دریافت که راهبردها و سیاست‌های امنیتی و دفاعی معماساز خود محصول عواملی چون محیط ناامن، ایدئولوژی‌های رقیب، قاعده بازی برد و باخت، مداخله فرامنطقه‌ای رقابتی، و موازنه منطقه‌ای شکننده است. در چنین وضعیتی است که دولت‌ها برای سیاست دفاعی خود به یکی از اشکال زیر روی می‌آورند: لزوم خودیاری و قدرت ملی؛ ناگزیری اتحاد در نبود قدرت ملی؛ و تأمین چتر امنیتی (خرید امنیت). مدل مطرح شده در شکل شماره ۳ نتیجه مباحثی است که درباره رابطه محیط و سیاست دفاعی گفته شد و می‌تواند ما را در پیگیری مباحث بعدی کمک کند.



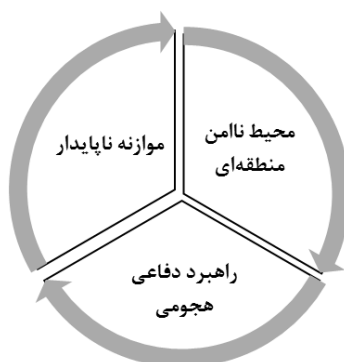
شکل ۳. رابطه محیط و سیاست دفاعی در مناطق کمتر توسعه یافته (منبع: نگارندگان)

در جوامعی که اولویت دولت‌ها بیشتر بر محور توسعه اقتصادی است، طبعاً محیط منطقه‌ای کمتر وضعیت رقابتی دارد و بیشتر از همه یک محیط تعاملی است و نسبت به محیط جهانی نیز کمتر شاهد مداخلات خارجی بوده و از آن آسیب دیده است و یا احیاناً این مداخلات منجر به یک وضعیت هژمونی مسئولیت‌پذیر شده است (مانند نقش امریکا در سال‌های جنگ سرد در جنوب شرقی آسیا و نقش شوروی در اروپای شرقی). از این رو، مجموع این عوامل موجب شکل‌گیری سیاست‌های دفاعی کفایی یا غیر تحریک‌آمیزتری شده و در پرتو آن درجاتی از امنیت به شکل موازنه قدرت درون منطقه‌ای، نظام امنیت جمعی و در عالی‌ترین سطح نیز، جامعه امن منطقه‌ای ایجاد شده است. مدل مطرح شده در شکل شماره ۴ زیر این وضعیت را معرفی می‌کند:



شکل ۴. مناطق توسعه یافته‌تر (منبع: نگارندگان)

از مجموع این مباحث می‌توانیم دریابیم که با ترکیبی از نظریه‌های واقع‌نگری هجومی که بر تأثیر محیط هرج و مرج گونه در ایجاد عدم قطعیت و عدم اطمینان اشاره داشته و دولت‌ها را در تأمین امنیت به سوی قدرت و هجوم می‌کشاند، برای فهم رفتار دولت‌ها در محیط منطقه‌ای، و با رویکرد ساختار - کارگزار به عنوان بخشی از مفاهیم نهفته در نظریه سازه‌انگار که روابط بازیگران و محیط را نه یک‌سویه، بلکه متعامل می‌انگارد، برای درک رابطه سیاست دفاعی و محیط امنیتی، می‌توانیم به امکان‌های نظری گشوده‌ای برای دریافت ادراک و تحلیل سیاست‌های دفاعی امنیتی دول غرب آسیا و رابطه آنها با ساختار نظام امنیتی منطقه‌ای دست یابیم. در واقع، محیط نا امن به راهبرد هجومی و سپس ناپایداری موازنه منجر می‌شود و این نیز به هجومی‌تر شدن راهبرد دامن خواهد زد. در شکل شماره ۵ این مفاهیم به روشنی برای کاربر است تحلیلی در مباحث بعدی نشان داده شده‌اند:



شکل ۵. مدل رابطه محیط، راهبرد و موازنه (منبع: نگارندگان)

محیط امنیتی پرمخاطره غرب آسیا

تقریباً در میان نظریه پردازان سیاست دفاعی و امنیتی نوعی اجماع وجود دارد که بایستی برای تحلیل مسائل امنیتی کشورها تمرکز را بر محیط منطقه‌ای بگذاریم و از این رو برخی چون «باری بوزان» باور دارند که با نگاهی به نقشه کره زمین، میزان و شدت ارتباطات امنیتی و تخصصات و نگرانی‌های مشترک را رصد کنیم و آنگاه خواهیم دید که خوشه‌های مختلفی از شدت این تعاملات امنیتی و کنش و واکنش‌های نظامی وجود دارد که بر مدار یک یا چند کانون بحرانی شکل گرفته‌اند و او این خوشه‌ها را با نام مجموعه امنیتی معرفی می‌کند. از این نگاه، منطقه غرب آسیا یکی از مهم‌ترین مجموعه‌های امنیتی است که بر مدار بحران رژیم صهیونیستی و چند بحران فرعی‌تر مانند رقابت‌های ایرانی و عربی و البته در سال‌های اخیر نیز بحران‌های بیشتری از لیبی تا مصر، یمن و سوریه را در بر گرفته است.

برای داشتن درک بهتری از محیط امنیتی غرب آسیا باید اشاره کنم که این منطقه تا سده هجدهم میلادی کمابیش منطقه‌ای مستقل و خوداتکا بود؛ به این معنی که روندهای اساسی آن از درون منطقه شکل می‌گرفتند و محصول تعاملات ایران و عثمانی بودند. با وجود همکاری‌های دو امپراتوری با دول غرب و نیز حضور گاه و بی‌گاه غربی‌ها در مناطق پیرامونی دو امپراتوری، اما این حضور تأثیر چندانی بر آنها نداشت. روند نوگرایی و نوسازی غرب و انقلاب صنعتی اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم میلادی به قدرتمندی بیشتر غرب و

ضعف و فتور این منطقه انجامیده و از آن زمان تا کنون غرب آسیا به‌عنوان یکی از چهار منطقه راهبردی در سیاست‌های جهانی، به‌شدت تحت تأثیر روندهای جهانی و مداخلات و رقابت‌های بین‌المللی است.

از سده نوزدهم تا کنون قدرت‌هایی مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان، روسیه و آمریکا هر یک در مراحل به رقابت در منطقه پرداخته و در قالب اشکالی چون نظام بازی بزرگ از اوان سده نوزدهم تا سال ۱۹۱۷، نظام چندقطبی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۵، نظام دوقطبی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ و نظام یک چندقطبی از ۱۹۹۱ تا کنون به اعمال نفوذ پرداخته‌اند. محصول این رقابت‌ها و نظام‌های متفاوت، دوره‌هایی از بحران و ثبات نسبی در منطقه بوده است و مهم‌ترین ویژگی منطقه آن بوده که در فقدان یک بازیگر قدرتمند منطقه‌ای که موضوع منع شده از سوی بازیگران بین‌المللی مداخله‌گر بوده است (Lustick, 1997: 653).

او با تأکید بیشتر بر نقش دولت‌ها در رابطه مشکل‌ساز منطقه با غرب می‌گوید تاریخ منطقه را می‌توان تلاش مستمر قدرت‌های غربی برای جلوگیری از ظهور یک قدرت بزرگ غرب آسیایی دانست. از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی، قدرت‌های جهانی تفرقه موجود در نظام دولتی پسااستعماری را در غرب آسیا حفظ کرده و مانع از تبدیل کشورهای مثل عراق و مصر به هسته‌هایی برای ایجاد امپراتوری‌های جدید شده‌اند (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

تجربه حکومت‌های محمد مصدق، جمال عبدالناصر و نیز انقلاب اسلامی ایران و یا اردوغان در ترکیه نیز این وضعیت را بیشتر نمایان می‌سازد.

غرب آسیا در دهه‌های اخیر عرصه وقوع ۱۰ جنگ بوده، از جمله جنگ‌های میان اعراب و رژیم صهیونیستی، عراق و ایران، حمله عراق به کویت، اشغال عراق توسط آمریکا و انگلیس در سال ۲۰۰۳، حمله عربستان به یمن و بحران سوریه. مرزهای کنونی کشورهای این منطقه در قرن نوزدهم توسط انگلیس و فرانسه ترسیم شده و هنوز هم آشفته بوده و یکی از دلایل جنگ‌ها هستند. علاوه بر موضوع مرزها باید به موضوعاتی مانند اقلیت‌های قومی و مذهبی و افراط‌گرایی و تروریسم توجه نمود که از عوامل مهم تداوم جنگ و درگیری در منطقه هستند. همچنین وجود چند زیرسامانه منطقه‌ای متفاوت از خلیج فارس تا شامات و مغرب عربی، وجود دولت‌های پسااستعماری، شکننده و ورشکسته، ناامنی نخبگان حاکم در فضای داخلی،

وجود عناصر پیشامدرن مانند ساختارهای قبیله‌ای، درجاتی از ناسیونالیسم، اختلافات سرزمینی و مرزی حاد، رقابت‌های ایدئولوژیک و مذهبی شدید، تجربه جنگ‌های مکرر، و مداخلات خارجی گسترده از غرب آسیا منطقه‌ای پیچیده و بحرانی ساخته‌اند.

از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱، محیط غرب آسیا در چارچوب نظام دوقطبی تعریف شده بود و جنگ‌های نیابتی دو ابرقدرت جهانی در این حوزه نیز جریان داشت و با وجود چنین رقابت‌هایی، اما یک ثبات نسبی مبتنی بر موازنه‌های منطقه‌ای محدودتر بر منطقه حاکم بود. ورود جدی و رسمی آمریکا به مسائل غرب آسیا در سال ۱۹۷۱ و با اعلام خروج انگلیس بود و این موضوع تا سال ۱۹۹۱ به شکل جدی و در قالب آموزه‌های نیکسون و سیاست دوستونی، نیروی واکنش سریع کارتر و جنگ کم‌شدت ریگان ادامه داشت. پس از آن اما آمریکا در غیبت روسیه کوشید تا مهار دوجانبه‌ای را بر ایران و عراق تحمیل نماید که با سقوط صدام شرایط منطقه تغییر یافت. از این‌رو، باید سقوط صدام را مهم‌ترین عامل تحول شرایط امنیتی منطقه دانست. البته برای ایران این تحولات از سال خروج شوروی از افغانستان و سپس فروپاشی شوروی آغاز شده و سقوط صدام آن را تکمیل نمود. در پرتو این تحولات مهم ژئوپولیتیک شرایط ژئواستراتژیک منطقه نیز دگرگون شد و ایران نقش مؤثرتری را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای بازی کرده است که شباهت‌های مهمی به سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ دارد؛ با این تفاوت که در دوره جدید هم از استقلال عمل به مراتب بالاتری برخوردار است و هم اینکه نه در چارچوب نظام بین‌المللی که در برابر بخشی از آن قرار دارد.

امریکا در سال ۲۰۱۲ در اسناد راهبردی خود موضوع چرخش به شرق^۱ یا تمرکز بر آسیا را مطرح کرده بود که بر اساس آن بایستی تا سال ۲۰۱۶ بخش عمده‌ای از قابلیت‌های نظامی خود را بر مدار چین و با هدف محاصره آن متمرکز می‌ساخت. اما به دلایلی همچون بحران اوکراین و تداوم بحران در غرب آسیا عملاً در این موضوع با محدودیت‌های مهمی روبرو شده و ناگزیر توان کمتری را صرف آن نموده است و هرچند که کاملاً هم مغفول گذاشته نشد و به اشکال نرم‌تر ادامه یافته است و بیش از این هم تعقیب خواهد شد. از نگاه بسیاری از تحلیلگران، سیاست چرخش به آسیا فصل جدیدی در سیاست‌های آمریکا در تلاش برای

1. Pivot to Asia

کنترل جهانی و اصلاح سیاست‌های طراحی شده با هدف تغییر اولویت‌ها از غرب آسیا به آسیا دنبال می‌کند. این امر نشان می‌دهد که امریکا منابع اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک خود را برای تقویت موقعیت غالب خود و کاهش نفوذ رو به رشد چین در منطقه متمرکز خواهد کرد (Petras, 2018: 1 - 2). اما حتی زمانی که امریکا به‌طور جدی به این امر بپردازد، باز هم به معنای فراموشی منطقه غرب آسیا نخواهد بود. با وجود تنوع مناطق مهم در سیاست خارجی امریکا، اما غرب آسیا که از زمان کارتر به عنوان منطقه منافع حیاتی امریکا تعیین شد بنا به اظهار یکی از مقامات این کشور در سال ۲۰۱۵ حدود هشتاد درصد مباحث شورای امنیت ملی را به خود اختصاص داده است (Zenko, 2018: 31).

با وجود انفعال امریکا از زمان روی کار آمدن اوباما در صحنه غرب آسیا و کثرت و پیچیدگی مسائل منطقه، اما خواست عربستان و رژیم صهیونیستی آن است که همه موضوعات به رقابت ایران و امریکا تقلیل یابد؛ امریکا در دوره ترامپ نیز مدعی است قصد دارد قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران را کنترل نماید. موضوع ایران چهار دهه است که در کانون مسائل مهم منطقه‌ای امریکاست و این بار با معاملات میلیاردی عربستان و فشارهای همه‌جانبه رژیم صهیونیستی و نیز فشار لابی‌ها و محافظ تندرو در داخل و ماجراجویی شخصی ترامپ پیوند خورده است. به تعبیری، در امریکا سیاست دفاعی نه بر مبنای ارزیابی عینی از منافع این کشور در محیط منطقه بلکه به‌شدت از تلاش لابی‌ها در واشنگتن مؤثر است (Zenko, 2018: 31).

در دوره اوباما در چارچوب سیاست موازنه منطقه‌ای در غرب آسیا، امریکا ناگزیر نقش منطقه‌ای ایران را پذیرفته و در دوره ترامپ نیز مادامی که ایران بازیگر اصلی در مقابله با داعش بود، ناچار این وضع را تحمل کرده بود اما در شرایط تضعیف داعش و از میان رفتن نقش مؤثر آن در شامات، شرایط تغییر یافته است. بر اساس اسناد راهبردی نظامی امریکا که بر اساس تجربیات جنگ‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ بوده از سال ۲۰۱۲ این کشور امکان دو جنگ هم‌زمان را از دست داده و به سناریوی یک و نیم جنگ بسنده نموده است و از این رو، تلاش امریکا بر آن است تا آنجا که ممکن است عرصه‌های احتمالی برخورد نظامی را محدود سازد. با وجود تنوع مناطق مهم در سیاست خارجی امریکا، اما غرب آسیا که از زمان کارتر به‌عنوان منطقه منافع حیاتی امریکا تعیین شد بنا به اظهار یکی از مقامات این کشور در سال ۲۰۱۵

حدود هشتاد درصد مباحث شورای امنیت ملی را به خود اختصاص داده است (Zenko, 2018: 31).

بر اساس ارزیابی‌هایی که از رفتار دولت جدید امریکا وجود دارد، می‌توان نوعی عزم و اراده و تحریک جدی‌تر برای برخورد با موضوع ایران چه در موضوع هسته‌ای و چه در بحران سوریه را ملاحظه نمود. مجموعه‌ای از عوامل موجب شدند تا ترامپ انگیزه لازم را برای خروج از برجام بیابد و چنانچه ایران نیز از این توافق خارج شود، نوع خروج ایران و واکنش سایر دولت‌های طرف برجام تعیین‌کننده شرایط پس از آن خواهد بود. احتمالاً ایران تلاش خواهد کرد تا امکان بازگشت قطعنامه‌های شورای امنیت را محدود نماید و بار دیگر در دام این تحریم‌ها نیفتد. ضمن اینکه حتی با لغو تعهدات خود طبق برجام، به‌گونه‌ای عمل نکند که به اجماع ضد ایرانی جدیدی منجر شود. شگرد ترامپ آن است که از طریق اعمال فشار و ورود در مذاکره امتیاز بگیرد و این موضوعی است که اساساً در طرف ایرانی کمتر کارگر می‌افتد و همین می‌تواند شرایط سخت‌تری را در صورت انتخاب مجدد او در این رابطه رقم بزند.

یکی دیگر از بازیگران مؤثر در غرب آسیا در سال‌های اخیر و بویژه از سال ۲۰۱۲ روسیه است که با توجه حفظ برخی مؤلفه‌های مهم قدرت پیشین و اراده‌گرایی رهبران جدید، بار دیگر توانسته است با ساماندهی مشکلات و مصائب درونی پسا فروپاشی و استقلال عمل سیاست خارجی، خود را برای ایفای نقشی مهم در ردیف قدرت‌های بزرگ جهانی و البته این بار لزوماً نه به‌عنوان یکی از دو ابرقدرت آماده سازد. نزدیک به دو سده است که منطقه برای روسیه اهمیت تدریجی پیدا کرده و از سده ۱۹ میلادی از طریق تصرف مناطق شمالی ایران در قفقاز، مسکو به تدریج وارد معادلات قدرت در این منطقه شده است. روسیه در آن دوره با ایران و عثمانی درگیر بود و سال‌ها کوشید تا از این طریق وارد منطقه شود. ورود به این جنگ هم به‌طور عمده با هدف دسترسی به تنگه‌های بوسفر و داردانل بود (Trenin, 2015: 2).

نفوذ و حضور در مناطق مختلف جهان در دوره جنگ سرد برای مسکو یک موضوع ایدئولوژیک بود و حمایت از جریان‌های چپ‌گرا و یارگیری در بین دولت‌های جهان سومی یک اصل تلقی می‌شد. این موضوع به یک رقابت جهانی دامن زد که به اشکال گوناگون در

تمام سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ در مناطق جهان سوم جریان داشت. در غرب آسیا نیز شوروی از حکومت‌های تازه استقلال یافته که خود محصول کودتاها یا انقلاب‌ها بودند، حمایت می‌کرد. در این دوران، اتحاد جماهیر شوروی یک بلوک چپ ضد غربی را حمایت می‌کرد که در مقابل آن بلوک غرب‌گرا و دولت‌های متحد امریکا قرار داشتند. حوزه نفوذ شوروی شامل عراق و مصر و لیبی و الجزایر و یمن جنوبی و سوریه و نیز سازمان آزادی‌بخش فلسطین بودند. هنوز هم متخصصان منطقه و جهان عرب از آن دوره در شمار مهم‌ترین متخصصان سیاست خارجی و امنیتی روسیه حضور دارند و پریماکف وزیر اطلاعات، وزیر خارجه و نخست‌وزیر پیشین روسیه یکی از آنها بود (Trenin, 2015: 4).

با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ غرب آسیا برای روسیه دیگر اولویت سابق را نداشت. اما با روی کار آمدن پوتین در سال ۲۰۰۰ و تدوین سیاست خارجی جدید روسیه، غرب آسیا جایگاه مهم‌تری یافت. از این زمان مجموعه‌ای از سیاست‌ها و ارتباطات آغاز شد و برخی روابط سابق ترمیم شد و بر خلاف دوره یلتسین، این منطقه از فضای غفلت روس‌ها خارج شد. البته این سیاست همچنان فعال نبود و در بسیاری از معادلات غرب آسیا نقش کم‌رنگی ایفا می‌کرد و در حاشیه قرار داشت. بعد از تحولات سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ به بعد و انقلاب‌های عربی ما شاهد تحولی هستیم که خود را در افزایش نگرانی‌های روسیه از تحولات غرب آسیا نشان می‌دهد. از این رو می‌توان سیاست روسیه را در دو مقطع پیش و پس از بهار عربی متفاوت دانست.

در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ کرملین توانست نقش منطقه‌ای خود را بازسازی نموده و در مسائل فرامنطقه‌ای نیز کمابیش حضوری جدی‌تر پیدا کند. این موضوع بویژه در حوادث سال‌های ۲۰۱۲ به بعد خود را نشان داد. با شکل‌گیری بحران در غرب آسیا پس از بهار عربی سال‌های ۲۰۱۰ و تحولات تونس، مصر، لیبی، یمن، و آغاز یک بحران بین‌المللی تمام‌عیار در کشور سوریه، منطقه دستخوش یک بازی پیچیده میان ایران، عربستان و ترکیه و نیز گروه‌های تروریستی و نیروهای مخالف حکومت سوریه با نقش کم‌رنگ‌تری از سوی دولت‌های اروپایی و امریکا گردید. برنامه امریکا در این دوره به دنبال خروج نیروهای نظامی از عراق در سال ۲۰۱۰ و طرح خروج نیروها برای سال ۲۰۱۴ از افغانستان و نیز سیاست «چرخش به

شرق» که در سند دفاعی سال ۲۰۱۲ برای سال ۲۰۱۶ در نظر گرفته شده بود، توسل به سیاست موازنه‌گرایی منطقه‌ای در غرب آسیا بود که از سوی بازیگران منطقه به‌عنوان انفعال و سردرگمی تلقی می‌گردید. از این رو، مسکو با توجه به اهمیت راهبردی غرب آسیا و بنا به ملاحظات امنیت ملی خود و نیز در راستای توسعه همکاری اقتصادی با کشورهای منطقه به تقویت سیاست منطقه‌ای خود در غرب آسیا پرداخته و به‌ویژه پس از وقوع بحران سوریه که آن را تهدیدی مستقیم به روسیه می‌دید، راهبرد مؤثرتری را در این حوزه اتخاذ نمود (Fedorchenko and Krilov, 2016: 10).

سیاست خاورمیانه‌ای روسیه با ورود نیروهای هوافضای روسیه به سوریه در سپتامبر ۲۰۱۵ تثبیت گردید. حذف روسیه از سامانه امنیت اروپا باعث شد رهبری این کشور بیش از پیش نگران تلاش‌های امریکا و شرکای اروپایی آن برای تبدیل پایان جنگ سرد به پیروزی عقیدتی، سیاسی و نظامی خود باشد. و چنانچه قصد فدراسیون روسیه برای دستیابی به حضور چشمگیرتر در صحنه جهانی و به رسمیت شناختن نقش آن از سوی جامعه بین‌المللی را در نظر بگیریم، غرب آسیا بهترین راه حل برای این امر بوده است (Viagelskaia, 2019: 4).

اولویت اصلی امنیت ملی روسیه در قلمرو «خاورمیانه بزرگ»، بازگشت مواضع ازدست رفته در منطقه به‌عنوان یک قدرت بزرگ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. لازم به یادآوری است که در دوره اتحاد جماهیر شوروی تعدادی از کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا مانند الجزایر، مصر، عراق، لیبی، یمن جنوبی، سوریه و غیره متحدین واقعی اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد بودند. در حال حاضر، بیشتر این کشورها خریدار انواع سلاح‌های روسی هستند. روسیه قراردادهای تأمین تسلیحات چند میلیارد دلاری با الجزایر، کویت، سوریه و عراق دارد و موفق شد سهم نسبتاً قابل توجهی از بازار تسلیحات مصر و اردن را به‌دست آورد (Khanaliev, 2017: 144).

علاوه بر این، منطقه غرب آسیا پس از بحران اوکراین و در شرایط رویارویی با غرب در حال تبدیل به عرصه عملیات راهبردی برای مانورهای نظامی - سیاسی روسیه است و در عین حال به‌عنوان یک بازار بالقوه امیدوارکننده برای سلاح‌های مدرن روسیه، صنعت ماشین‌سازی و تجهیزات و وسایل نقلیه سنگین آن در نظر گرفته می‌شود (Avetisian, 2017: 5). برخی بر این

باورند که روسیه در حال پر کردن «خلاء ژئوپولیتیک»^۱ در غرب آسیا است که از زمان دولت باراک اوباما (۲۰۰۹ - ۲۰۱۷) توسط سیاست امریکا ایجاد شده است. در این بستر، روسیه به‌عنوان قدرت بزرگی ظاهر می‌شود که در مبارزه برای نفوذ در بین کشورهای منطقه شرکت می‌کند (Avtorcki Kollektiv, 2020: 9).

روشن است که امروزه روسیه به‌خودی‌خود قادر نیست در غرب آسیا نقش ضامن خارجی امنیت منطقه‌ای را ایفا نماید. چرا که بدین منظور از منابع نظامی، اقتصادی و سیاسی کافی برخوردار نیست. و بازگشت منطقه به هژمونی منطقه‌ای امریکا با توجه به وضعیت ناگوار فعلی روابط روسیه و آمریکا گزینه‌ای بسیار مبهمی برای روسیه است (Kortunov, 2019).

اما مشکل غرب آسیا علاوه بر حضور و نفوذ مخرب قدرت‌های خارجی و کشاندن رقابت‌های آنها به منطقه، مسائلی است که در روابط دولت‌ها وجود دارد. برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل یکی از زمینه‌های مهم برای داشتن یک محیط منطقه‌ای امن را روند همگرایی می‌دانند. این موضوع در بیشتر مناطقی که به درجات مناسبی به همگرایی رسیده و یا این وضعیت در آنجا مستقر شده، تابعی از تبادلات و تعاملات اقتصادی و تجاری، نگرش نخبگان، اولویت‌های اقتصادی دولت‌ها و یا وجود یک قدرت هژمون است. در مورد منطقه اما چنین شرایطی بسیار دشوار شده است. بیش از ۹۰ درصد روابط تجاری و اقتصادی کشورهای منطقه با کشورهای خارج از منطقه است و این موجب شده تا شاهد وابستگی متقابل اقتصادی میان دولت‌های منطقه نباشیم. علت این امر بیش از همه، عدم مکملیت اقتصادهای منطقه و نبود تقسیم کار اقتصادی میان این کشورها است.

در منطقه با واگرایی و نیز نهادگرایی‌های متعارض در قالب اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس و اکو روبرو هستیم و نمی‌توان از روندهای همگرایی منطقه‌ای سخن گفت و بلکه روند غالب در این منطقه واگرایی است. متأسفانه با وجود گسترش منطقه‌گرایی و اهمیت آن برای امنیت و اقتصاد کشورها و مناطق، محیط منطقه‌ای با وجود این منطقه‌گرایی‌ها اما هم به دلیل ناکارآمدی آنها و هم تعارض ذاتی با مفهوم واقعی منطقه‌گرایی و غلبه واگرایی

1. Geopolitical Vacuum

به‌خاطر نبودن اعضای مؤثر و نیز تعارض با منافع کشورهای دیگر، با یک محیط منطقه‌ای آشفته و بحرانی مواجه هستیم.

با وجود دولت‌هایی که اولویت‌های ایدئولوژیک دارند، نخبگانی که نگرش‌هایشان بسیار با هم متفاوت است، تبادلات و تعاملات حداقلی، رقابت‌های همه‌جانبه سیاسی، نظامی و امنیتی میان ترکیه و قطر با عربستان و امارات و مصر و ایران و کشورهای مذکور، مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای و فقدان مسئولیت‌پذیری آنها، شرایط برای تبدیل هر موضوعی به یک بحران شدید امنیتی بسیار مستعد است و بازی امنیتی کاملاً برد و باخت تلقی می‌شود. از این‌رو، در محیط منطقه‌ای غرب آسیا نه تنها از روندهای همگرایی خبری نیست که حتی یک موازنه پایدار نیز میان دولت‌ها و یا اتحادها و یا ائتلاف‌های منجر به موازنه هم وجود ندارد. در نبود چنین وضعیت‌هایی، منطقه به بلوک‌های رقابتی ناپایدار تقسیم شده و در بازی پیچیده دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی شاهد شکاف‌های نامتقارنی هستیم که هیچ امکانی برای تعامل پایدار وجود ندارد. مثلاً هم قطر و هم امارات و عربستان با امریکا قراردادهای امنیتی داشته و در چارچوب امنیتی آن کشور قرار دارند، اما در مصر و سوریه در برابر هم هستند و یا ترکیه عضو ناتو است ولی روابط امنیتی‌اش با روسیه بیش از امریکاست و در سوریه در برابر آن است.

از نگاه «بوزان»، سطح جهانی خود را به طور جدی بر سطح منطقه‌ای تحمیل نموده و از طریق تأمین جنگ‌افزار، مداخله فعال و تهدید و حمایت از دولت‌های منطقه در آن نفوذ کرده است (بوزان، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

در منطقه عواملی مانند نفت، سلاح کشتار جمعی، تروریسم و مهاجرت بر سطح جهانی اثر گذاشته‌اند. تهدیدات و نگرانی‌های امنیتی در منطقه از درون کشورها آنها را تهدید می‌کند. عربستان به‌طور علنی از جریان‌های برانداز در ایران حمایت می‌کند و هر یک از دول رقیب در ایران، عربستان و ترکیه به یارگیری در میان سایر دولت‌ها پرداخته و محیط منطقه کاملاً رقابتی و تقسیم‌شده است. قدرت‌های غربی و روسیه نیز هر یک از برخی دولت‌ها حمایت کرده و سایرین را در فشار گذاشته‌اند. مجموعه این شرایط موجب شده که یک محیط امنیتی هرج‌ومرج‌گونه و ناپایدار و سرشار از ناامنی، تهدید و بحران داشته باشیم.

سیاست دفاعی - امنیتی معماساز دولتهای غرب آسیا

گفته شد که راهبرد دولت‌ها در تأمین امنیت در یک محیط عدم اطمینان در جستجوی قدرت بیشتر به اتخاذ سیاست هجومی روی می‌آورد و محصول آن ایجاد یک معمای امنیتی خواهد شد که با واداشتن رقبا به تلاش برای قدرت بیشتر و احیانا پیش‌دستی هجومی، شرایط را ناامن‌تر می‌سازد. به بیان ساده‌تر، نتیجه قدرت بیشتر نه امنیت بیشتر، بلکه کاهش امنیت خواهد بود و این وضعیتی است که در منطقه غرب آسیا کاملاً قابل درک است.

جهان تا سال ۱۹۹۱ یک نظام دوقطبی را تجربه می‌کرد که مناطق نیز به شدت قطبی شده بودند و پس از آن با نظامی در حال گذار مواجه بوده‌ایم که با تعبیری چون نظام هژمونیک، لحظه تک‌قطبی و یا نظام یک - چندقطبی از آن یاد شده است. رویدادهای جهانی در سال‌های اخیر ناظرین را بویژه از اواخر سال ۲۰۱۳ به این نتیجه رسانده‌اند که محیط امنیتی بین‌المللی در سال‌های اخیر تغییرات مربوط به دوره پس از جنگ سرد را پشت سر گذاشته است؛ یعنی دوره‌ای که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و گاه به‌عنوان لحظه تک‌قطبی از آن یاد می‌شد. از این نگاه، ما به نوعی در حال شروع دوره‌ای هستیم که آمریکا، چین و روسیه به عنوان رقبای اصلی در آن نقش‌آفرین خواهند بود (O'Rourke, 2018: 2-3).

محیط امنیتی غرب آسیا اما از سده نوزدهم تا سال ۱۹۷۱ در چارچوب یک نظام انگلیسی اداره می‌شد که البته با رقبا و یا همکارانی از میان قدرت‌های بزرگ دیگر نیز همراه بود. از آلمان تا فرانسه و شوروی و سپس آمریکا، همگی دولت‌هایی بودند که در نقش‌های مختلف انگلیس را به چالش گرفته یا از آن حمایت می‌کردند. اما هیچ‌یک نتوانستند برتری آن را از بین ببرند. حتی اتحاد جماهیر شوروی نیز در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۱ تنها یک رقابت محدود را رقم می‌زد. با حضور آمریکا به جای انگلیس، رقابت دو ابرقدرت تداوم یافته و تا فروپاشی شوروی در جریان بود. پس از آن نوعی هژمونی از سوی آمریکا بر متحدان منطقه‌ای‌اش اعمال می‌شد که در مقابل آن محور مقاومت شکل گرفت.

اما این محیط منطقه‌ای بویژه از سال ۲۰۰۳ وارد یک فضای پرتنش‌تر و غیر قابل اطمینان‌تری شده است. از این رو، در چنین محیطی دولت‌ها ناگزیر از در پیش‌گرفتن سیاست‌های امنیتی و دفاعی تهاجمی و رقابتی و خصمانه هستند. آنگونه که واقع‌نگری هجومی

می‌آموزد، در محیط هرج و مرج گونه، عدم قطعیت و عدم اطمینان و اعتماد حاکم شده و امنیت به یک امر مبهم و پیچیده تبدیل می‌شود. در پرتو این عدم قطعیت در برآورد میزان قدرت رقبا و انگیزه‌ها و نیت آنها، دولت‌ها به دنبال کسب قدرت بیشتر بر می‌آیند و این تلاش‌ها منجر به راهبرد تهاجمی، توسعه‌طلبی و تجاوز می‌شود و شرایط را در محیط منطقه‌ای سخت‌تر می‌کند. این وضعیتی است که در سال‌های پس از ۲۰۰۳ در منطقه غرب آسیا روز به روز بر دامنه آن افزوده شده و اوضاع را بحرانی‌تر ساخته است. در پرتو چنین محیطی و بر اساس منطق بقا، دولت‌های غرب آسیا به ناچار به سیاست‌های امنیتی و دفاعی هجومی روی آورده‌اند. در این میان می‌توان مهم‌ترین دولت‌های منطقه را که سیاست‌هایشان برای منطقه اهمیت بیشتری دارد ایران، عربستان، ترکیه، عربستان، سوریه، رژیم صهیونیستی و مصر دانست. در این بخش نخست به مرور سیاست دفاعی این کشورها پرداخته و سپس رقابت‌های نظامی و امنیتی آنها مورد توجه قرار می‌گیرد.

جمهوری اسلامی ایران با یک نظام سیاسی دینی که اندیشه جهان‌شمول خود را در بیشتر مسائل حیاتی منطقه‌ای دنبال می‌کند، اولویت اصلی خود را بقای نظام سیاسی و تأثیرگذاری انقلابی و مذهبی بر روندهای سیاسی منطقه می‌داند و محور مقاومت را در برابر امریکا و رژیم صهیونیستی رهبری می‌کند. این نقش خاص ایران را در برابر مجموعه‌ای از دولت‌ها قرار می‌دهد. اگرچه تهران نمی‌خواهد خود را در مقابل هیچ کشور اسلامی ببیند و برنامه‌های نظامی خود را کاملاً تدافعی و در برابر دسیسه‌های امریکا و تهدیدات رژیم صهیونیستی می‌داند، اما مسائلی چون نفوذ در عراق پس از صدام، نقش‌آفرینی مؤثر در لبنان، یمن و نیز حمایت از گروه‌های فلسطینی به نگرانی امنیتی عربستان، ترکیه و سایر کشورهای عرب منجر شده است. این دولت‌ها که خود را از رقابت با ایران در عراق و لبنان و فلسطین ناتوان می‌دیدند، از سال ۲۰۱۰ و پس از آغاز تحولات منطقه کوشیده‌اند تا با ورود به مسائل سوریه از ایران انتقام گرفته و با همکاری رژیم صهیونیستی و امریکا و سایر دول غربی دست ایران را از شرق مدیترانه کوتاه نمایند.

اگرچه از نگاه ایران، سیاست دفاعی و امنیتی آن کاملاً دفاعی و کفایی است و با توجه به هزینه‌های نظامی متعادل و محدودش در نسبت با عربستان و امارات، نمی‌توان از نظامی‌گری

ایران سخن گفت، اما رسانه‌های بین‌المللی تصویری اغراق‌گونه از این وضع دارند. برخی تحلیل‌گران غربی نیز باور دارند که ایران از مدل‌های قدیمی نقش‌آفرینی ملی است که مبتنی بر تمدن پارسی، حکومت دینی و احساس نارضایتی تاریخی به‌خاطر چپاول از سوی غرب، استعمار و تحقیر بین‌المللی و سرطان رژیم صهیونیستی در کنار انزوای منطقه‌ای داشته و می‌کوشد فضای نفوذ منطقه‌ای خود را در مبارزه‌طلبی با امریکا تحکیم بخشد و از نقش متوازن‌کننده کشورهای شرقی استقبال نموده و به دنبال هژمونی منطقه‌ای است (کگان، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۳).

اما در مقابل ایران، عربستان خود را محور شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی دانسته و در حوزه عربی نفوذ گسترده‌ای دارد. اگرچه این نفوذ به‌خاطر اسلام سلفی و وهابی این کشور، با نگرش اسلامی اخوانی دولت‌های ترکیه و قطر تعارض جدی دارد، اما با یارگیری از سایر دول عربی و نیز اسلامی و همکاری‌های موقت با ترکیه و قطر در بحران سوریه تا سال ۲۰۱۵، کوشیده است بر ایران و حوزه نفوذ آن در منطقه فشار آورده و در این راه از همکاری امریکا، رژیم صهیونیستی و دیگر دول غربی برخوردار است. این کشور در یمن و سوریه و عراق با تمام امکان در مقابل ایران قرار داشته و در این راه حتی با دادن پاداش‌های جدی به دول پیرامونی ایران از آسیای مرکزی تا جنوب آسیا و قفقاز کوشش می‌کند تا ایران را در انزوا قرار دهد.

عربستان در دو دهه اخیر سیاست بی‌ثبات‌کننده‌تری نسبت به مسائل منطقه داشته و بویژه پس از سرنگونی صدام کوشیده است تا در مسائل منطقه نقش بیشتری داشته و به‌دنبال ظهور یک حکومت تحت شیعی در عراق و گسترش نفوذ ایران در منطقه با نگرانی بیشتر برخورد کرده است. ریاض در سال‌های ۲۰۱۰ به بعد هم در برابر تحولات بهار عربی اقدامات حادثتری را به عمل آورد و در صدد ایجاد یک نظم منطقه‌ای جدید بر آمده است. ریاض به‌طور غیرمستقیم و از طریق مؤسسات خصوصی از گروه‌های شورشی و با استفاده از شکاف‌های فرقه‌ای و ایجاد حامیانی از میان جریان‌های اهل سنت در عراق علیه حکومت مرکزی از آنها حمایت کرده و از این طریق به مقابله با نفوذ ایران روی آورده است. همچنین باید به سرکوب قیام مردم، تحول در یمن و حمایت از کودتای سیسی در مصر اشاره کرد که عربستان تلاش

کرده تا نفوذ منطقه‌ای خود را در برابر موج تحولات دهه اخیر حفظ کند و نیز با گسترش قدرت منطقه‌ای ایران و همچنین چالش‌های ناشی از نفوذ منطقه‌ای در حال افزایش ترکیه و حتی قطر که از رقبای عربستان هستند و از مخالفان آن حمایت کرده‌اند، مقابله نماید. سیاست عربستان تحت رهبری تهاجمی شاهزاده محمد بن سلمان و با حمایت از امارات متحده عربی و بحرین به دنبال اقتدار مؤثر در حوزه خلیج فارس است و انفعال امریکا در دوره اوباما نیز به این روند کمک کرده است. هجوم نظامی به یمن در سال ۲۰۱۵ اتفاق بسیار مهمی بوده است و نخستین اقدام نظامی مهم عربستان آن هم با همکاری یک ائتلاف منطقه‌ای در یک دولت خارجی است. به‌طور خاص، از اواخر دهه ۱۹۹۰ امارات متحده عربی تلاش کرده است تا توانایی نظامی خود را توسعه دهد و به یک بازیگر فعال در ژئوپولیتیک منطقه‌ای تبدیل شود (Hazbun, 2018: 11-12).

ترکیه اگرچه در اتحاد ناتو قرار دارد، و با وجود یک دولت اسلام‌گرا با بن‌مایه‌های نوعثمانیسم، به دنبال نفوذ گسترده در کشورهای مسلمان و عرب منطقه است، و در این راه از فرصت بیداری اسلامی یا بهار عربی مدد جسته و وارد بحران سوریه شده و بدین‌وسیله در کنار عربستان و قطر و غرب به مقابله با نفوذ ایران روی آورده بود. داوود اوغلو در کتاب عمق راهبردی تأکید می‌کند که ترکیه با برخورداری از میراث تاریخی عثمانی در صورتی که بتواند این میراث را به عنوان تکیه‌گاهی راهبردی استفاده کند، نه تنها از زاویه سیاست‌های منطقه‌ای بلکه از نظر شکل‌دهی نظم می‌تواند بازیگر مهمی باشد (اوغلو، ۱۳۹۱: ۳۲۶).

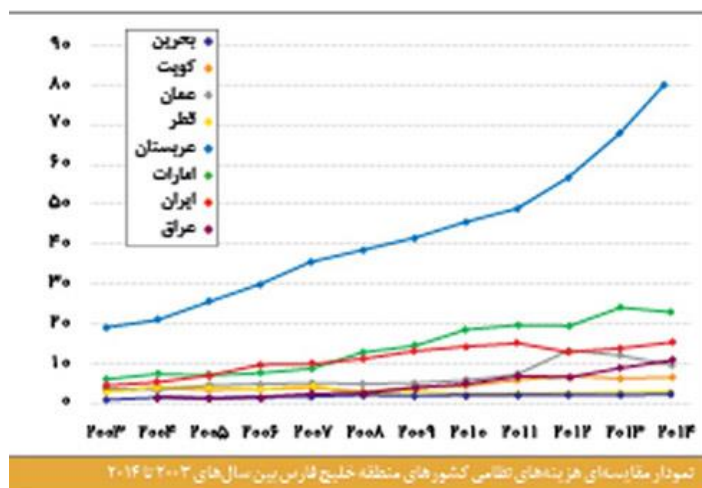
از نگاه او، بدون یک سیاست خاورمیانه‌ای، ترکیه نمی‌تواند راهبردی جهانی، آسیایی و نیز سیاستی مدیترانه‌ای، قفقازی و یا در خلیج فارس داشته باشد. بر خلاف سیاست تنش صفر داوود اوغلو، اما در سال‌های اخیر ترکیه با متحدان غربی و عربی خود دچار شکاف شده و با پیچیده‌تر شدن بحران سوریه و کشیدن دامنه آن به خاک ترکیه، به همکاری با ایران و روسیه روی آورد و می‌کوشد تا سیاست مستقل‌تری را در منطقه دنبال کند.

رژیم صهیونیستی همچنان تنها قدرت هسته‌ای منطقه می‌باشد که با وجود یک ارتش قدرتمند و سیاست نظامی اشغالگر و هجومی، اما از نبود ژرفای راهبردی در منطقه در هراس است و از زمان آغاز تحولات منطقه و بویژه بحران سوریه تلاش کرده تا در کنار جبهه عربی و

غربی به انتقام‌گیری از محور مقاومت بپردازد. دیگر دولت‌ها نظیر مصر و سوریه به‌خاطر آسیب‌دیدن از تحولات سال‌های اخیر کمتر سیاست دفاعی و امنیتی مؤثری دارند. از این رو، سیاست‌های امنیتی و نظامی مهم در مورد منطقه از آن ایران، عربستان، ترکیه و رژیم صهیونیستی است که در واکنش به شرایط محیطی ناامن به آن واکنش‌های هجومی نشان داده و بر ناامنی و عدم اطمینان محیط در یک وضعیت تعاملی کارگزاری و ساختاری می‌افزایند. در چنین محیط ناامنی که وضعیت عدم اطمینان و عدم قطعیت حاکم است، هر یک از این بازیگران می‌کوشند تا قدرت نظامی خود را افزایش دهند.

نتیجه این تلاش‌ها برای افزایش قدرت نظامی در منطقه، ایجاد یک رقابت تسلیحاتی گسترده و بی‌سابقه است که این منطقه را در ردیف نخستین منطقه برخوردار از افزایش بودجه نظامی قرار داده و این موضوع در سال‌های اخیر و بویژه پس از سال ۲۰۰۵ به یک رقابت تسلیحاتی وحشتناک منجر شده و آنگونه که مرکز پژوهش‌های صلح بین‌المللی استکهلم (SIPRI) گزارش کرده غرب آسیا در این سال‌ها رشد فزاینده‌ای را از جهت ارقام مربوط به بودجه‌های نظامی تجربه کرده است. بر این اساس کشور عربستان در سال ۲۰۱۴ بیش از ۲۵ درصد بودجه خود، یعنی رقمی افزون بر هشتاد میلیارد دلار را به معاملات جنگ‌افزایی اختصاص داده و رتبه نخست میان دول منطقه را داشته و در سال‌های متمادی این موقعیت را حفظ کرده است؛ پس از ریاض نیز امارات متحده عربی حدود بیست و سه میلیارد دلار بودجه نظامی داشته و مجموع شش کشور شورای همکاری خلیج فارس بیش از یکصد و بیست میلیارد دلار به امور نظامی اختصاص داده‌اند. بر اساس گزارش این مرکز مجموع بودجه نظامی کشورهای منطقه بیش از ۱۷۰ میلیارد دلار است. این وضعیت اما در مورد جمهوری اسلامی ایران متفاوت است و تهران تنها پانزده میلیارد دلار یعنی نزدیک به سه درصد تولید ملی خود را به امور نظامی خود اختصاص داده که یک‌دهم رقم کشورهای آن سازمان می‌باشد (<https://www.yjc.ir/fa/news/5259953>).

به نظر می‌رسد این موضوع مربوط به شرایط پس از عملیات امریکا در عراق سال ۲۰۰۳ و سپس تحولات بهار عربی و بیداری اسلامی و بویژه بحران سوریه است. نمودار شماره ۶ این وضعیت را برای سال‌های پس از سقوط صدام به مدت ۱۰ سال نشان می‌دهد.



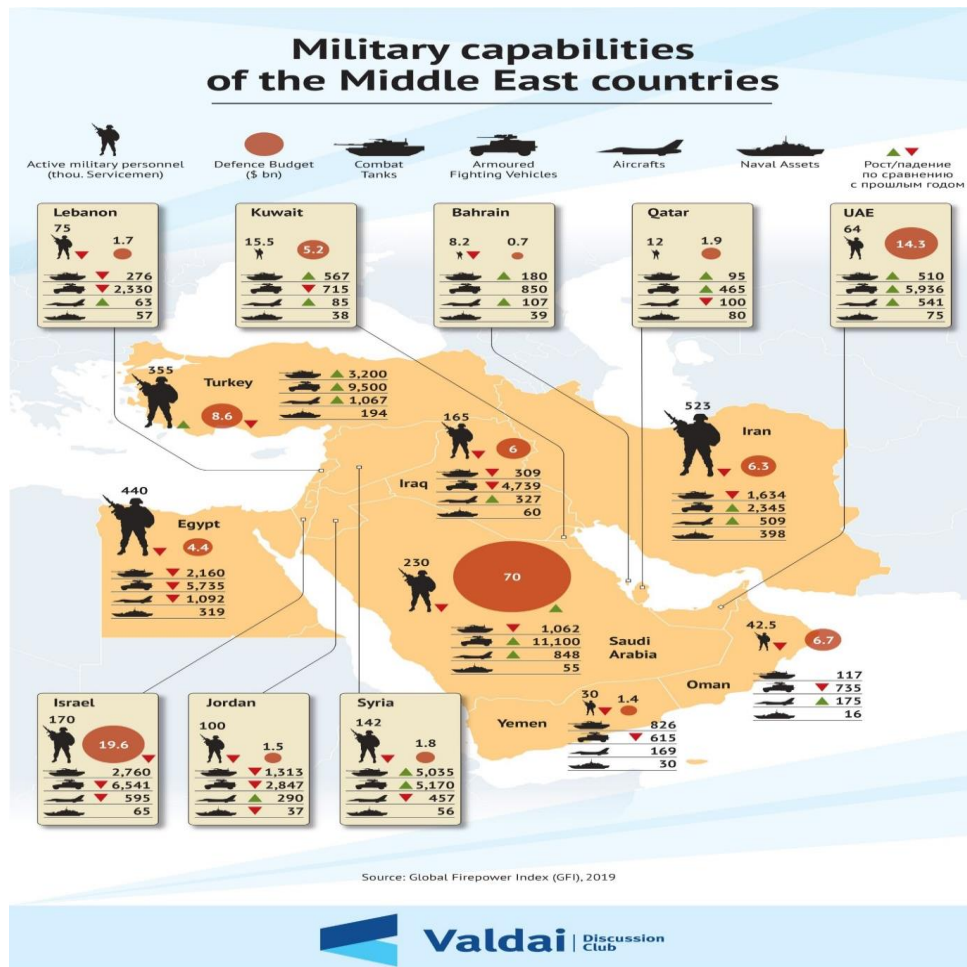
شکل ۶. نمودار مقایسه‌ای هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه خلیج فارس بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ به نقل از سایت: <https://www.parsnews.com/289320/1394/04/21>

در سال ۲۰۱۷ نیز کشورهای منطقه باز هم بر رقم هزینه‌های نظامی خود به میزان شش درصد افزوده‌اند که در دولت عربستان این رقم به ۹/۲ درصد افزایش یافته و در مقایسه با سایر کشورهای جهان پس از روسیه به مقام سوم رسیده است. بر اساس داده‌های اعلام شده از سوی شرکت چندملیتی «پرایس واتر هاوس کوپرز»^۱ در میزان بودجه دفاعی سال ۲۰۱۸ از جهت نسبت با تولید ناخالص داخلی، کشور عربستان با رقم هشتاد و شش میلیاردی جایگاه دوم را به خود اختصاص داده و از این نظر بودجه نظامی این کشور بسیار بیشتر از تمام کشورهای دیگر منطقه و پس از آن امارات، رژیم صهیونیستی و ترکیه و جمهوری اسلامی ایران قرار دارند و از همه مهم‌تر اینکه رقم ریاض به تنهایی بیش از چهار کشور بعدی است (<https://www.darinews.com>).

این رقابت نظامی و تسلیحاتی گسترده نه تنها کورسوی امید برای یک نظام امنیت جمعی را در محاق قرار داده بلکه به بحران‌های امنیتی منجر شده که به نظر نمی‌رسد به سادگی راه حلی برای آنها وجود داشته باشد. نمودار زیر ارقام بودجه نظامی سال ۲۰۱۷ را نشان می‌دهد.

1. The multinational company Price Water House Coopers

اما باشگاه بین‌المللی گفتگوی والدای^۱ روسیه در فوریه ۲۰۲۰ گزارشی را در مورد غرب آسیا منتشر کرده که در آن به پتانسیل نظامی کشورهای منطقه هم اشاره شده است که در تصویر زیر از نظر می‌گذرد.



شکل ۷. قابلیت‌های نظامی در منطقه (منبع: 12: ناумکین, Кузнецов,, 2020)

1. Valdai Discussion Club

طبق آنچه در این تصویر مشاهده می‌شود عربستان از بیشترین توان نظامی در میان کشورهای منطقه برخوردار است. پس از آن رژیم صهیونیستی و کشورهای امارات متحده عربی، ترکیه، عمان، ایران، عراق و کویت قرار دارند. لازم به ذکر است که طبق اطلاعات منتشرشده توسط مرکز پژوهش‌های صلح بین‌المللی استکهلم (SIPRI) در آوریل سال ۲۰۱۹، از نظر هزینه‌های نظامی عربستان بعد از امریکا و چین در مقام سوم و پس از آن کشورهای هند، فرانسه و روسیه قرار داشتند.

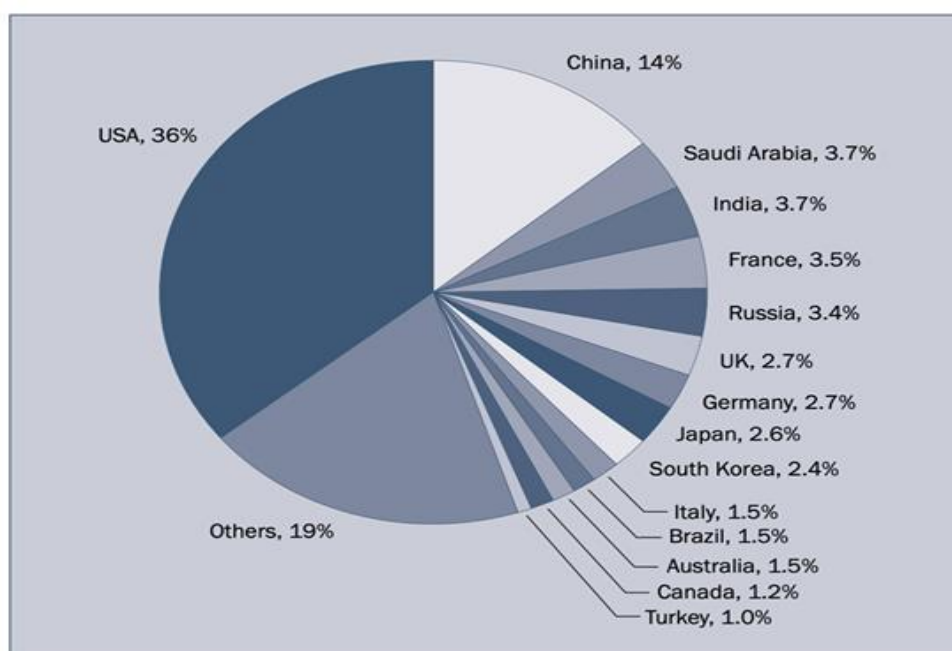


Figure 2. The share of world military expenditure of the 15 countries with the highest spending in 2018

Source: SIPRI Military Expenditure Database, Apr. 2019.

شکل ۸. هزینه‌های نظامی ۱۵ کشور جهان سال ۲۰۱۸
(Tian N et al/SIPRI Military Expenditure Database, 2019:5)

نظام امنیت جمعی یا بحران و جنگ مداوم؟

در مباحث پیش انواعی از نظام‌های امنیتی منطقه‌ای مورد بحث قرار گرفت. همچنین گفته شد که واقعیت‌های منطقه و شرایط به‌گونه‌ای است که نه امکان ظهور یک قدرت هژمون منطقه‌ای وجود دارد و نه اینکه قدرت هژمون فرامنطقه‌ای امکان ایجاد و کنترل ساختار نظم منطقه‌ای را دارد. زمینه برای نوعی موازنه منطقه‌ای اما به شکل ناپایدار وجود دارد که آن هم بنا به دلایلی نمی‌تواند چندان ادامه یابد. از این‌رو، شرایط برای یک نظام امنیت جمعی در منطقه اصلاً مساعد نیست و بلکه منطقه با مصیبت‌هایی امنیتی و بحران‌هایی مزمن روبروست که کمترین امکانی را برای حرکت در مسیر امنیت مشترک با مشکل روبرو می‌سازد.

این وضعیت از سال ۲۰۱۱ در پرتو تحولات بهار عربی یا بیداری اسلامی وخیم‌تر شده و اینک دوره‌ای را سپری می‌کند که تقاطعی از تحولات و رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی در منطقه و به‌طور ویژه در کشور سوریه جریان دارد و با حضور و بازیگری قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای و نیز گروه‌های قومی و مذهبی و سیاسی در جریان است و با وجود وضعیت پیچیده‌ای از رقابت‌ها، کشمکش‌ها و بازی‌های امنیتی، اما برخی طرف‌های غربی و عربی و عبری می‌کوشند آن را به نقش‌آفرینی ایران برای نفوذ منطقه‌ای تقلیل داده و مسائلی مانند عراق و یمن و توافق هسته‌ای را نیز در این چارچوب در نظر بگیرند.

از نگاه برخی از تحلیل‌گران، ساختار مجموعه امنیتی غرب آسیا چند قطبی میان ایران، عربستان و ترکیه است و اینها ۳۵ درصد کل جمعیت منطقه را تشکیل می‌دهند. با بررسی معیار جمعیت می‌توان گفت که هیچ‌یک از آنها جایگاه برتری ندارد. مصر به لحاظ تولید ناخالص ملی در رده هفتم و از نظر هزینه‌های نظامی در جایگاه نهم قرار دارد. فاصله مصر با سه کشور فوق زیاد است و به همین دلیل قطب منطقه‌ای نیست. هرچند عربستان به لحاظ جمعیت با دو قطب دیگر منطقه فاصله دارد، اما در دیگر معیارهای قدرت از جایگاه بالایی برخوردار است. رژیم صهیونیستی در دیگر معیارهای قدرت جایگاه بالایی دارد، با وجود این به لحاظ جمعیت آنقدر محدود است که نمی‌تواند قدرت منطقه‌ای محسوب شود (استوارت و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۱).

درواقع صحنه‌ی غرب آسیا با وجود پیچیدگی فراوان در معادلات منطقه‌ای به‌خاطر حضور بازیگران متعدد و اهداف متعارض از یک نظام موازنه قوای منطقه‌ای که در دوره‌هایی مانند نظام دوقطبی و یا سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ که به‌نوعی یک موازنه سه‌قطبی را متجلی کرده بود، با آغاز دوره ترامپ در امریکا، از وضعیت موازنه شکننده پیشین نیز فاصله خواهد گرفت. در این میان، اما خواست عربستان و رژیم صهیونیستی بویژه آن است که مسائل منطقه به رقابت ایران و امریکا تقلیل یابد و امریکا نیز مدعی است که قصد دارد قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران را کنترل نماید. اگرچه موضوع ایران چهار دهه است که در کانون مسائل مهم منطقه‌ای امریکاست و این بار با معاملات میلیاردی عربستان و فشارهای همه‌جانبه رژیم صهیونیستی و نیز فشار لابی‌ها و محافل تندرو در داخل و ماجراجویی شخصی ترامپ پیوند خورده است.

به تعبیر «سائول کوهن»^۱، تنوع غرب آسیا به عنوان یک حوزه ژئوپولیتیک و ساختار متفاوت قدرت منطقه‌ای آن، مانع از ایجاد واحدهای ژئوپولیتیک با ثبات منطقه‌ای یا زیرمنطقه‌ای در آنجا می‌شود. نبود چنین واحدهایی نیز بهره‌گیری کارآمدتر از منابع انسانی و مادی از طریق سازوکارهای تقسیم و انتقال را محدود می‌سازد. غرب آسیا به جای یک کلیت منطقه‌ای که بخش‌های گوناگون آن یکدیگر را تکمیل کنند، مجموعه‌ای از کشورهای رقیب و گروه‌های ذی‌نفوذ است (کوهن، ۱۳۸۹: ۷۱۰). چنین انفکاک و چندپارگی و تکثری که هم در عرصه ژئوپولیتیک و هم در بازیگران منطقه‌ای وجود دارد، امکان تحقق نظام امنیتی جمعی را بیش از پیش محدود می‌سازد.

این بی‌سامانی و فقدان نظام امنیتی پایدار چه به شکل هژمونیک یا جمعی و یا موازنه‌ای، خود محصول عوامل گوناگونی است که در مباحث گذشته به بخش‌هایی از آنها اشاره شد، اما بیش از همه از ماهیت و کارکرد سیاست‌های دفاعی و امنیتی ناشی می‌شود؛ چرا که سیاست‌های دفاعی و امنیتی توان و قابلیت ناکارآمدسازی عرصه‌های دیگر نظیر دیپلماسی و تجارت و تعاملات اجتماعی، فرهنگی و انسانی میان جوامع و ملت‌ها را داشته و به بازی حساب صفر یا برد و باخت دامن زده و از این طریق کورسوی مصالحه را نیز از بین می‌برند و

1. saul cohen

در تعامل با محیط امنیتی منطقه‌ای بر دامنه نگرانی‌ها و هراس‌های آنها افزوده شده و به بازتولید شرایط امنیتی وخیم‌تر می‌انجامد.

در منطقه غرب آسیا با وجود نگرش‌های حاد دولتمردان، اولویت‌های امنیتی هجومی، ژئوپولیتیک پیچیده و چندپارچه، مداخله خارجی قطبی‌کننده شرایط و وجود رژیم صهیونیستی کمتر امکانی برای شکل‌گیری یک نظام امنیتی جمعی و یا موازنه پایدار وجود دارد و از این رو، هر توافق و مصالحه‌ای نیز حالت موقت خواهد داشت. دوره‌های توافق پیشین در زمان یک نظام دوقطبی پایدار و نیابت منطقه‌ای آنها موسوم به حکومت‌های پادشاهی و غرب‌گرا و حکومت‌های جمهوری و به اصطلاح آن زمان «مترقی عربی» موسوم به جبهه پایداری عرب بود که اینک امکانی برای ایجاد چنان وضعیتی وجود ندارد.

یکی از واقعیت‌های مهم در دهه‌های اخیر برخلاف آن زمان بازیگری و نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای است. تا زمانی که نظام بین‌المللی دوقطبی بود، نقش دو ابرقدرت آنچنان قاطع بود که کمتر مجالی برای شکل‌گیری تحولی در مناطق به‌دور از حضور و نفوذ آنها میسر می‌شد و این موضوع ضمن اینکه مشکلات زیادی را به‌بار می‌آورد، اما امکان مهمی هم برای کنترل بحران‌ها در خود داشت. اما با تحول نظام دوقطبی کم‌کم شرایط برای بازیگران منطقه‌ای بیشتر فراهم آمد و در سطح مناطق نیز جریان‌ها و روندهایی شکل گرفت که نقش قدرت‌های منطقه‌ای در آنها افزایش یافت. در کنار تحول در نظام بین‌المللی، چند عامل دیگر نیز در ایجاد این پدیده‌ی مهم نقش داشتند که باید به گسترش توسعه اقتصادی در سرزمین‌های غیرغربی، گسترش روندهای آموزشی و انتشار امواج فناوری، رکود رشد اقتصادی در غرب و کشورهای پیشرفته در دهه‌های ۱۹۸۰ به بعد و افزایش نرخ رشد اقتصادی سایر ممالک اشاره کرد. نتیجه این تحول، افزایش نقش قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران، ترکیه و عربستان در دهه‌های اخیر بوده است. این موضوع موجب شده تا مناطق هم از برخی مسائل ناشی از گذشته و نیز مداخلات بین‌المللی رنج ببرند و هم اینکه رقابت‌های منطقه‌ای نیز امکان مصالحه بین قدرت‌های فرامنطقه‌ای را بیش از هر زمان دیگری به چالش بگیرد.

یک معضل اصلی دیگر در منطقه آن است که نه قدرت‌های منطقه‌ای امکان شکل‌دهی به نظام منطقه‌ای را دارند و نه قدرت‌های خارجی تمایل و یا توانی برای شکل‌دهی به یک

ساختار و الگوی مؤثر نشان داده‌اند و بلکه اغلب از غرب آسیا به عنوان یک آزمایشگاه برای آزمون‌های ژئوپولیتیک خود استفاده می‌کنند و با مداخله به‌دنبال استفاده از اختلافات در منطقه به‌عنوان وسیله‌ای برای به‌دست‌آوردن مزیت رقابتی خود در سطح جهانی هستند (Hazbun, 2018: 13). از طرفی، کشورهای منطقه از ده سال پیش به‌تدریج از مسیر ایران برای استقلال عمل پیروی کرده و نقش منطقه‌ای مؤثرتری را ایفا نموده‌اند. از این‌رو، افزایش نقش قدرت‌های منطقه‌ای به افزایش استقلال عمل آنها در موضوعات و مسائل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی کمک کرده و هم‌زمان شرایط را در مناطق پیچیده‌تر از گذشته ساخته است. این تحول به قدری اهمیت داشته که از آن با عنوان چندسطحی شدن نظام بین‌المللی یاد شده است که بر خلاف سال‌های سده بیستم و پیش از آن که صرف اراده قدرت‌های جهانی برای آغاز و ادامه و پایان هر بحرانی کافی بود، اینک نمی‌توان بدون نقش‌آفرینی و اراده قدرت‌های منطقه‌ای چنین روندهایی را تغییر داد و بازیگران منطقه‌ای از استقلال و آزادی عمل بیشتری برخوردار هستند و گاه قدرت‌های جهانی را نیز به مبارزه می‌طلبند.

نتایج و یافته‌ها

در تلاشی که برای ترسیم واقعیت نظام امنیتی منطقه و وضعیت آن از نظر ساختارهای مطرح شده در عرصه اندیشه و عمل انجام شد، کوشیدیم تا دریابیم که چرا نظام امنیت جمعی در منطقه وجود ندارد و چگونه سیاست‌های دفاعی امکان امنیت جمعی را محدود ساخته و چه راهکارهایی برای برون‌رفت از این وضعیت وجود دارد.

محصول این تتبع و بررسی و تحلیل کیفی متون مربوطه، آزمون این ایده بود که رابطه سیاست دفاعی و امنیتی و نظام امنیت جمعی یک رابطه متقابل و سازنده بوده و سیاست‌های دفاعی ملل در واکنش به محیط امنیتی منطقه‌ای شکل گرفته و تأثیر آن بر محیط امنیتی می‌تواند به ساختارهایی گوناگونی از جامعه امن منطقه‌ای تا نظام امنیت جمعی، موازنه پایدار، موازنه شکننده و یا بحران منطقه‌ای منجر شود.

بر این مبنای دریافتیم که در مورد غرب آسیا نیز محیط منطقه‌ای بسیار قطبی‌شده، آسیب‌پذیر، شکننده، مداخله‌پذیر و بحرانی در تعامل با محیط‌های داخلی متأثر از نگرش

متعارض نخبگان، نبود اولویت‌های همکاری‌جویانه و انگیزه‌های هجومی، شرایط را به‌سوی یک موازنه شکننده و بحرانی پیش برده و محدودیتی بنیادینی را در جهت دستیابی به یک نظام امنیت جمعی رقم زده و این وضع هزینه‌های گزافی را به ملت‌ها و دولت‌های منطقه تحمیل کرده و شرایط را برای مداخلات بیشتر و سرانجام حفظ امنیت رژیم صهیونیستی فراهم نموده است.

این سیاست مداخله‌گرایی غیرمسئولانه و کاهنده قدرت و منابع منطقه، به گونه‌ای بوده که همواره در صدد تخریب قدرت‌های منطقه‌ای برآمده است. در متن تأکید شد که مهم‌ترین ویژگی منطقه آن بوده که در فقدان یک بازیگر قدرتمند منطقه‌ای که موضوع منع‌شده از سوی بازیگران بین‌المللی مداخله‌گر بوده و تاریخ منطقه را می‌توان تلاش مستمر قدرت‌های غربی برای جلوگیری از ظهور یک قدرت بزرگ خاورمیانه‌ای دانست که از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی، قدرت‌های جهانی تفرقه موجود در نظام دولتی پسااستعماری را در غرب آسیا حفظ کرده و مانع از تبدیل آنها به هسته‌هایی برای ایجاد امپراتوری‌های جدید شده‌اند و تجربه حکومت‌های محمد مصدق، جمال عبدالناصر و نیز انقلاب اسلامی ایران و یا اردوغان در ترکیه نیز این وضعیت را بیشتر نمایان می‌سازد. از این‌رو، فقدان نظام امنیتی مؤثر در منطقه هم به‌خاطر نیات و عمل قدرت‌های غربی بوده و هم اینکه دولت‌های منطقه نیز نادانسته در این مسیر حرکت کرده‌اند.

با در نظر گرفتن مطالب مباحث پیش، شاید کمتر مجالی برای خوش‌بینی و ارائه پیشنهاد و راهکار وجود دارد. اما از آنجا که پویایی‌های امنیتی همواره حتی در بدترین شرایط نیز امکان‌هایی را برای خوش‌بینی، گفتگو، مصالحه و بازسازی نظم امنیتی فراهم می‌آورند، می‌توان به برخی از روندهای مستعد و بارور نظم امنیتی اشاره نمود.

یک. پیش از هر چیزی به‌نظر می‌رسد که اندیشمندان آگاه و دیپلمات‌های خیرخواه بایستی ضمن حفظ واقع‌بینی و دوری از آرمان‌نگری سطحی، به آگاه‌سازی و گفت‌وگوسازی از طریق گفتگو و نوشتن مقالات در منطقه بپردازند تا نشان دهند که چگونه غرب از طریق درگیری‌های منطقه‌ای به‌دنبال تضعیف دولت‌های منطقه برای تأمین امنیت رژیم صهیونیستی است.

دو. با توجه به بسته شدن باب گفتگو با عربستان به عنوان منشاء اصلی بحران‌ها و بازیگری ناآگاه نسبت به تحولات منطقه و بازی غرب و رژیم صهیونیستی، نهادهای مدنی و بویژه جریان‌های اهل سنت در ایران و منطقه نسبت به عواقب این رفتارها با نهادهای مدنی موجود در عربستان و علمای آن گفتگو نمایند.

سه. جمهوری اسلامی به منظور اعتمادسازی با کشورهای منطقه باب گفتگو و تعامل را با مراجع دینی و حوزه‌های علمی و دانشگاهی منطقه باز کند و با دوری از کارهای شکلی و تشریفاتی امکان‌هایی جدی برای تعاملات دانشگاهی و علمی از طریق استادان و پژوهشگران ایرانی ایجاد نماید. برگزاری همایش‌هایی با حضور تعداد بیشتری از اندیشمندان مستقل از کشورهای مختلف منطقه می‌تواند این روند را تقویت کند. تداوم همایش سال جاری با قوت و دقت بیشتر در این چارچوب اهمیت می‌یابد.

چهار. با در نظر گرفتن کاهش تدریجی قدرت و نقش امریکا و ناگزیری آن به توجه بیشتر به شرق آسیا، دولت‌های خاورمیانه‌ای مؤثر مانند ایران و ترکیه می‌توانند در ناسازگاری عربستان با آغاز روند تعامل، بر روی دولت‌های دیگر مانند اردن و عمان و نیز بازگشت سوریه به عنوان یک بازیگر مؤثر در آینده منطقه سرمایه‌گذاری کنند.

پنج. ایران و ترکیه با همراهی روسیه می‌توانند در کنار دولت‌های سوریه و لبنان و عراق محوری شکل دهند که حوزه شمالی منطقه را در مقابل افراط‌گری، تروریسم و تغییر مرزها محافظت نمایند.

شش. طرح غرب آسیای عاری از سلاح هسته‌ای می‌تواند بار دیگر با حمایت ایران و ترکیه و روسیه به جریان بیفتد.

هفت. در حال حاضر فعال‌ترین بحران‌های منطقه بحران سوریه، یمن و فلسطین هستند. به نظر می‌رسد، کشورهای ایران و ترکیه امکان کمک مؤثرتر به حل بحران سوریه را داشته باشند. حل این بحران می‌تواند بخش مهمی از ناامنی‌ها و نگرانی‌های امنیتی منطقه را حل و فصل نماید.

هشت. راه حل نهایی برای برخی از بحران‌های منطقه مانند فلسطین یا وجود ندارد یا اگر وجود دارد، در کوتاه‌مدت و میان‌مدت امکان‌پذیر نیست. اما می‌توان به‌جای سیاست‌های پراکنده

میان کشورهای مسلمانان، یک روند مؤثرتر را با در نظر گرفتن طرح ترامپ موسوم به معامله قرن در مخالفت با آن شکل داد و این موضوع می‌تواند مقدمه‌ای برای همکاری در سایر حوزه‌ها به شکل تدریجی باشد.

نه. دو سال پیش محمد جواد ظریف طرحی را موسوم به منطقه قوی ارائه داد. این طرح با وجود آرمانی بودن آن اما می‌تواند به‌عنوان یک دستور کار مرحله‌ای و گام به گام در دیپلماسی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران برای دستیابی به یک نظام امنیتی جمعی قرار گرفته و از سوی نهادها و سازمان‌های مختلف در ابعاد مختلف پیگیری شود.

ده. ایران همواره ایده امنیت بومی را در آرمان‌های انقلابی و اسلامی خود مطرح نموده اما در عمل کمتر امکان تعامل با قدرت‌های بومی به شکل فراگیر فراهم آمده است. ایران و ترکیه می‌توانند مقدمات چنین وضعیتی را از طریق گفتگو پیگیری کنند.

منابع

فارسی

۱. استوارت، رابرت و دیگران (۱۳۹۲)، *قدرت‌های منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای*، ترجمه سید داوود آقایی و مجید محمد شریفی، تهران: نشر دادگستر.
۲. اسنایدر، کریگ (۱۳۸۴)، *امنیت و استراتژی معاصر*، ترجمه حسین محمدی نجم، تهران: دوره عالی جنگ سپاه.
۳. بلامی، الکس (۱۳۸۶)، *جوامع امن و همسایگان*، ترجمه محمود یزدانفام و پریسا کریمی‌نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. بوزان، باری (۱۳۹۰)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. داوود اغلو، احمد (۱۳۹۱)، *عمق راهبردی، موقعیت ترکیه در صحنه بین‌المللی*، ترجمه محمدحسین نوحی‌نژاد ممقانی، تهران: امیر کبیر.
۶. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، *محیط امنیتی خاورمیانه و سیاست دفاعی جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۵۲ و ۵۳.
۷. کگان، رابرت (۱۳۹۰)، *بازگشت تاریخ و پایان رویاها*، ترجمه علی آدمی و افشین زرگر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. کوهن، سائول (۱۳۸۹)، *ژئوپولیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران: موسسه ابرار معاصر.
۹. ویلیامز، پل (۱۳۹۰)، *درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: امیرکبیر.
۱۰. ویور، الی و باری بوزان (۱۳۸۷)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

انگلیسی

1. Bensahel, Nora and Daniel Bayman (2004), *the Future Security Environment in the Middle East Conflict, Stability, and Political Change*, RAND.
2. Erika Holmquist and John Rydqvist (2016), *the Future of Regional Security in the Middle East* April 2016.
3. Hazbun, Valeed (2018), *Regional Powers and the Oroduction of Insecurity in the Middle East*, MENARA Working Papers, No. 11, September.
4. Hazbun, Waleed (2010), "US Policy and the Geopolitics of Insecurity in the Arab World", in *Geopolitics*, Vol. 15, No. 2 (April).
5. Lustick, Ian (1997), *The Absence of Middle Eastern Great Powers: Political "Backwardness" in Historical Perspective*, *International Organization*, Vol. 51, No. 4 (Autumn, 1997), pp. 653-683 Published by: The MIT Press Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/2703502> Accessed: 01-02-2019 19:46 UTC.
6. Murray, Douglas and Paul Viotti (2014), *The Defense Policies of Nations*, London, John Hopkins University Press.

7. Petras, James (2018), Washington's 'Pivot to Asia': A Debacle Unfolding, Global Research, June 20.
8. Sutherlin, John. W. (2013), "The Syria Dilemma: a U.S. Led Invasion or a U.N. Sponsored Resolution", publisher: Journal of International Humanities and Social Science .Vol. 3, No. 1.
9. Tian N et al(2019), Trends in world military expenditure, 2018, Dr Nan Tian, Dr Aude Fleurant, Alexandra Kuimova, Pieter D. Wezeman and Siemon T. Wezeman, SIPRI Publications, Apr 30, 2019
10. Trenin, Dmitry, 2010, Russia's Policy in the Middle East: Prospects for Consensus and Conflict, The Century Foundation, New York, www.tcf.org
11. Willem F. van Eekelen, The Definition of a National Strategic Concept, Geneva Centre for the Democratic Control of Armed Forces Asian Study Centre for Peace & Conflict Transformation, Geneva 2010.
12. Zenko, Mikah (2018), US Military Policy in the Middle East, an Appraisal US and Americas Programme, October 2018.

روسی

1. Аветисян Э. Г. (2017), Политика России на Ближнем Востоке и ее влияние на международный имидж государства, Актуальные проблемы современных международных отношений
2. Авторский коллектив(2020), Россия и Пакистан на Ближнем Востоке: подходы к безопасности в Заливе: доклад 50/2020 / [Ю. В. Рокнифард; Г. В. Лукьянов; М. В. Джан]; [вып. ред. А. Картунов; З. Чима; Р. Мамедов; О. Пылова]; Российский совет по международным делам (РСМД). – М.: НП РСМД, 2020 – 36 с.
3. Звягельская, И. Д. (2019), Российская политика на Ближнем Востоке: дивиденды и издержки большой игры: рабочая тетрадь РСМД № 51, Российский совет по международным делам (РСМД). – М.: НП РСМД, 2019. – 24 с. – Авт.
4. Картунов, Андрей (2019), Россия на Ближнем Востоке: тактические победы и стратегические вызовы, 31 июля 2019, опубликовано в журнале Global Brief Magazine and <https://russiancouncil.ru/analytics-and-comments/analytics/rossiya-na-blizhnem-vostoke-takticheskie-pobedy-i-strategicheskie-vyzovy/>
5. Наумкин, Виталий, Кузнецов Василий(2020), Ближний Восток: к архитектуре новой стабильности?, Доклад Международного дискуссионного клуба «Валдай», Февраль 2020
6. ТРЕНИН, ДМИТРИЙ (2016), Россия на Ближнем Востоке: задачи, приоритеты, политические стимулы Источник, Доклад 21 апреля 2016: <http://carnegie.ru/2016/04/21/ru-pub-63388>.
7. Федорченко, А. В, Крылов А. В. (2017), Аналитические доклады ИМИ МГИМО. Выпуск 1 (47) Апрель 2017 — М.: МГИМО МИД России, Центр ближневосточных исследований · Центр исследований
8. Ханалиев Нурадин (2017), Приоритеты национальной безопасности России на большом Ближнем Востоке, Власть